



برترین های

فاطمه

برترین های فاطمه سلام الله علیها

فبشر منیر فاطمه

موضوع: فیش منبر فاطمیه

عنوان: برترین های فاطمه (سلام الله علیها)

صاحب امتیاز: گروه تبلیغی پژوهشی مهاجر

گرد آورنده و تدوین کننده: گروه مهاجر

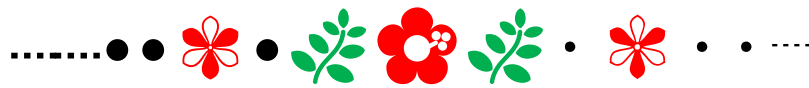
طراحی صفحه: گروه گرافیک مهاجر

نوبت نشر: اول

تیراژ: ۴۰۰۰

سال نشر: ۱۳۹۹ / کانال فیش منبر و مرثیه

فصل: پاییز



جلسه پنجم



- ۹ موضوع کلی : برترین های فاطمه
- ۹..... جلسه پنجم : خائف ترین
- ۱۲..... خوف چیست
- ۱۳..... خوف وسیله امتحان الهی
- ۱۵..... انواع خوف
- ۱۵..... ۱- خوف غیر اختیاری (طبیعی و غریزی)
- ۱۶..... خوف از کرونا
- ۱۶..... ۲- خوف اختیاری و اکتسابی
- ۱۷..... خوف مذموم
- ۱۷..... نمونه های خوف مذموم
- ۱۷..... ۱- خوف از فقر
- ۱۸..... فرزند کشی بخاطر ترس از مرگ
- ۲۰..... ترک ازدواج بخاطر فقر
- ۲۱..... بدگمانی به خدا
- ۲۲..... توکل کودک به مامان و بابا
- ۲۳..... عین الدوله سگ کیه ؟

اینکه خدا می‌فرماید «رزق شما دست من است» شیوه‌ای برای

کنارزدن ترس انسان است ۲۴

۲- **خوف از مرگ** ۲۶

دو ریشه ترس از مرگ ۲۶

علاقه مولا امیرالمومنین به مرگ در راه خدا ۳۰

چیستی مرگ در کلام امام حسین علیه السلام ۳۱

توصیف مرگ ۳۱

اینطور به تشییع جنازه برو ۳۳

چرا انسان باید به یاد مرگ باشد؟ ۳۴

آثار یاد مرگ ۳۵

۳- **خوف از حرف مردم** ۳۵

رضایت خلق یا خالق ۳۵

دستور خداوند متعال به نترسیدن از حرف مردم ۳۸

کسی که از سرزنش بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه می‌شود

..... ۳۹

«نترسیدن از سرزنش» در تعلیمات دین ما چقدر مهم است؟

..... ۴۰

در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید! ۴۲

- ۴- خوف از دشمن ۴۳
- پیام ها از تفسیر استاد قرائتی ۴۳
- ترس از دشمن در جنگ احد ۴۴
- از آمریکا می ترسید؟ ۴۷
- مصداق کامل یک ترس از دشمن ۴۸
- والله یکبار هم نترسیدم ۵۰
- ۵- خوف از جنگ ۵۶
- وقتی زندگی ما با ترس، آلوده شد، کسی که مردم را از جنگ
بترساند، رأی می آورد ۵۶
- ولایت نوعی از اداره جامعه است که نمیخواهد افراد را با
ترساندن، کنترل کند ۵۷
- چهل آدم ترس ۵۸
- سخنان امیر المؤمنین علیه السلام هنگام ورود به مسجد ۵۹
- ۶- خوف از جهاد ۵۹
- مظلومیت امام علیه السلام، و علل شکست کوفیان ۶۲
- اگر شهید نشوید می میرید ۶۲
- نکته ها ۶۵

- ۶۵ شهدا ترس بودند
- ۶۶ آرزوی شهادت
- ۶۶ شجاعت حاج قاسم سلیمانی
- ۶۷ یک شب حضور «حاج قاسم» بین نیروهای دشمن
- ۶۹ ترس بودن شهید سلیمانی در کلام رهبر
- ۷۱ علت ترس دشمن از سردار دلها
- ۷۱ خوف ممدوح
- ۷۲ چند نمونه از خوف ممدوح
- ۷۲ ۱- خوف از عظمت خداوند
- ۷۴ کفن دزد بنی اسرائیلی
- ۷۵ جوان خائف
- ۷۶ ۲- خوف از عاقبت انسان
- ۷۷ ۳- خوف از قیامت و حساب
- ۷۸ گریه های خوبان از ترس قیامت
- ۸۱ بیم از بدی حساب
- ۸۱ ۴- خوف از عاقبت گناه
- ۸۳ آثار و نتایج خائف شدن

- ۱- آسان شدن مشکلات زندگی ۸۳
- ۲- عبرت گرفتن ۸۳
- ۳- کندن محبت دنیا از دل ۸۴
- ۴- شجاعت در برابر غیر خدا ۸۴
- ۵- عاقبت بخیری و بهشتی شدن ۸۴
- ۶- محبت به خداوند ۸۴
- ۷- عدم گناه در خلوت ۸۴
- ۸- موجب تلاش و کوشش ۸۴
- راههای رسیدن به خوف الهی ۸۵
- ۱- مطالعه سیره اهل بیت علیهم السلام و خواندن شرح حال
علمای بزرگ ۸۶
- ۲- مانوس شدن با ادعیه بویژه صحیفه سجادیه و سایر ادعیه
وارد از اهل بیت با درک معانی آن ۸۶
- ۳- رفتن به قبرستان و تفکر در آن ۸۶
- ۴- انجام واجبات و ترک محرمات ۸۶
- ذکر مصیبت: ۸۶
- منابع و پی نوشت: ۹۰

موضوع کلی : برترین های فاطمه

جلسه پنجم : خائف ترین

ریز موضوع : حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نیکوکارترین ترین مردم بود. أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبْرَ وَ أَتَقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدَّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوكل عليه و نصلي و نسلم على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه حافظ سره و مبلغ رسالاته بشير نعمته و نذير نقمته سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على آله الاطيبين الاطهرين المنتجبين الهداء المهديين سيما بقیة الله في الارضين و صلى الله على ائمة المؤمنين و هداة

المستضعفين . (خطبه از رهبر معظم انقلاب)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آيِهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ سِرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

نثار بی بی دو عالم حضرت زهرا سلام الله علیها و تعجیل در فرج فرزندش امام زمان عجل الله تعالی فرجه صلواتی ختم کنید

وجود نازنین امیرالمومنین علی علیه السلام که هم همسر و هم امام زمان حضرت فاطمه سلام الله علیها است پنج صفت در مورد حضرت

فاطمه سلام الله عليها در آخر عمر حضرت بیان می کنند به فضل الهی هر شب در مورد یکی از آن صفات با همدیگه صحبت می کنیم

ابتدا روایت رو براتون بیان کنم روایت در کتاب شریف بحار الأنوار ج ۴۳، ص: ۱۹ علامه مجلسی می باشد.

در لحظات آخر عمر پربرکت بی بی دو عالم حضرت زهرا سلام الله عليها مطالب مهم بین امام علی علیه السلام رد و بدل شده که دارای نکات عمیقی است

أَنَا أُوصِيكَ بِأَشْيَاءَ فِي قَلْبِي قَالَ لَهَا عَلِيُّ عِ أَوْصِينِي بِمَا أَحْبَبْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهَا وَ أَخْرَجَ مِنْ كَانِ فِي الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهَدْتَنِي كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتُكَ مِنْذُ عَاشَرْتَنِي فَقَالَ عِ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبْرُ وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدَّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُوبِخَكَ بِمُخَالَفَتِي قَدْ عَزَّ عَلَيَّ مَفَارَقَتُكَ وَ تَفَقُّدُكَ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْهُ وَ اللَّهُ جَدَّدَتْ عَلَيَّ مُصِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صِ وَ قَدْ عَظُمَتْ وَفَاتُكَ وَ فَقُدُّكَ فِ إِنْآ لِلَّهِ وَ إِنْآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ آآَمَهَا وَ أَمْضَهَا وَ أَحْزَنَهَا هَذِهِ وَ اللَّهُ مُصِيبَةٌ لَا عِزَّآ لَهَا وَ رِزْيَةٌ لَا خَلْفَ لَهَا ثُمَّ بَكَيَا جَمِيعًا سَاعَةً وَ أَخَذَ عَلَيَّ رَأْسَهَا وَ ضَمَّهَا إِلَيَّ صَدْرِهِ

پسر عمو! اجل من فرا رسیده، من ساعت به ساعت خودم را این طور می بینم که دارم به پدرم ملحق می شوم. در باره این مطالبی که در قلب خود دارم به تو وصیت می کنم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای دختر پیغمبر هر وصیتی که دوست داری بکن، سپس بالای سر حضرت زهرا نشست و دستور داد تا افرادی که در اطاق بودند خارج شدند.

پس از آن حضرت فاطمه فرمود: پسر عمو! آیا در این مدتی که تو با من معاشرت داشتی، دروغ و خیانت و مخالفتی از من دیدی؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود: ابدًا!! به خداوند پناه می‌برم! تو به وجود خداوند داناتری و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی‌تر و **از خدا خائف‌تر** از آنی که من تو را به علت مخالفت کردن سرزنش نمایم. حقا که فراق و فقدان تو برای من بسیار ناگوار است، ولی چه باید کرد، چاره‌ای نیست. به خداوند سوگند که تو مصیبت پیامبر خدا را برای من تجدید کردی، حقا که فوت و از دست رفتن تو خیلی برای من سنگین و بزرگ است. انا لله و انا الیه راجعون به خداوند سوگند که این مصیبت دردناکترین و غصه‌دارترین مصیبتی است که هیچ تسلیت و تعزیتی با آن برابری نمی‌کند و جانشین آن نخواهد شد!! سپس حضرت علی و زهرا علیهما السلام مدتی گریستند، آنگاه امام علی علیه السلام سر مبارک فاطمه علیها السلام را بلند کرد و به سینه خود نهاد (۱)

پنجمین ویژگی که مولا از حضرت زهرا سلام الله علیها بیان می کند که بی بی دوعالم **أَشَدَّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ شَدِيدَتَرِينَ خَوْفٍ وَ تَرَسٍ** از خداوند متعال دارند

در این جلسه نورانی در مورد این صفت یعنی خوف الهی که از ویژگی های حضرت زهرا سلام الله علیها است صحبت می کنیم .

خوف چیست؟

کلمه خوف در قرآن ۲۶ مرتبه تکرار شده است و ریشه آن ۱۲۶ مرتبه و مشتقات آن ۳۶ بار تکرار شده است.

خوف یعنی از نشانه‌ای پیدا و ناپیدا منتظر چیزی مکروه و ناپسند شدن همانطور که- رجاء امیدواری و چشم داشت به چیزی دوست داشتنی است از روی نشانه‌ای خیالی یا معلوم.

نقطه مقابل- خوف- امن است که در کارهای دنیوی و اخروی هر دو بکار می‌رود.

خدای تعالی گوید: **وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ** - (اسراء) ۵۷ / **وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ** - (انعام) ۸۱ /

سخن حضرت ابراهیم به نمرودیان است که می‌گوید چگونه از خدایانتان که شریک گرفته‌اید ترسناک بشوم و حال اینکه شما از اینکه مشرکید نمی‌ترسید.

و سپس می‌گوید: کدام گروه شایسته ایمنی خاطر و بیمناک نشدن هستند (استفهام انکاری است) کسانی که ایمان خود را با ظلم و شرک نیامیختند ایمنی از آن ایشان است و ایشانند که به راه راست و هدایت هستند.

وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ - ۸۳ و ۸۱ / انعام).

موحد چون زر ریز اندر برش

اگر تیغ هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس

بر این است مبنای توحید و بس. (۲)

خوف وسیله امتحان الهی

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ. (بقره آیه ۱۵۵)

بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات نباتی یا ثمراتی چون فرزند آزمایش می‌کنیم و صبر کنندگان در این امتحانات و تکالیف را بشارت ده.

خداوند متعال در این آیه پنج مواد امتحانی انسان را، بیان می‌کند که می‌بیند اولین وسیله امتحان و آزمایش بشر "**خوف**" است.

اگر در آیات قرآن کریم نظر کنیم با چند سری و چند جور و چند طایفه از **خوف** برخورد می‌کنیم یک جا می‌فرماید خوف داشته باشید یکجا می‌فرماید اولیای الهی اصلاً خوف ندارند. در روایات اهل بیت علیهم السلام هم همینطور است. ابتدا سری به قرآن بزنیم و این چند دسته آیات را مرور کنیم تا ان شا الله این معما حل شود.

*خوف ندارند:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (یونس/۶۲)

آگاه باشید که قطعاً بر اولیای خدا، نه ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند.

*خوف دارند:

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (الرحمن/۴۶)

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ (بهشتی) است.

چطور می شود این تعارض را حل کرد بالاخره انسان باید خوف داشته باشد یا خوف نداشته باشد.

انواع خوف

با کمی تامل متوجه می شویم که ما بطور کلی دو نوع خوف داریم خوف اختیاری (ارادی) و خوف غیر اختیاری (غیر ارادی) یا همان غریزی و طبیعی

۱- خوف غیر اختیاری (طبیعی و غریزی)

خوف طبیعی هم چون حالات واقعی دیگر، از خطوط اصلی نفس است و این حالت برای حفظ جان از حوادثی چون بیماری، تصادف، دور شدن از منطقه خطر، چگونگی مواجهه با حیوانات درنده، زلزله، رعد و برق، سیل، بادهای خطرناک، به کار گرفته می شود.

اگر این حالت عالی نفسانی، به انسان عنایت نمی شد و آدمی در برابر آن گونه حوادث و پیش آمدها بر خود نمی هراسید، در مقام حفظ نفس (خودش) بر نمی آمد و در این صورت از هیچ حادثه ای در امان نمی ماند و حیات انسان در کره خاک در معرض نابودی قرار می گرفت.

انسانی که از وقوع بیماری می ترسد، یا به هنگام بیماری از تلف شدنش وحشت دارد، از پیش آمدن مرض پیشگیری کرده، یا به

هنگام درد و رنج به علاج برمی‌خیزد و این ترس باعث می‌گردد، انسان اصول بهداشت را در همه زمینه‌ها مراعات نماید.

کسی که وقوع زلزله، باد، سیل، یا حمله حیوانات را به خود و برنامه‌های زندگیش پیش‌بینی می‌نماید، حالت ترسش با او کمک می‌دهد، تا برای جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی به مبارزه برخیزد. هیچ انسانی را در زمینه چنین خوفی نباید سرزنش کرد؛ زیرا این خوف یکی از بهترین ابزار مبارزه با حوادث است. (۳)

خوف از کرونا

مثلا همین بیماری کرونا وقتی انسان آمار مرگ و میر بوسیله بیماری کرونا را در ایران و جهان می‌شنود خب کمی برای حفظ جان خودش می‌ترسد و از ماسک استفاده می‌کند و پیشگیری می‌کند این ترس یک ترس غریزی و طبیعی برای حفظ جان هست.

۲- خوف اختیاری و اکتسابی

این خوف خودش به دو دسته تقسیم می‌شود خوف پسندیده و خوف ناپسند یا بگوئیم خوف ممدوح و خوف مذموم

خوف مذموم

برخی از ترس ها ممنوع و مذموم است و نباید در زندگی انسان جایی داشته باشد. و به لحظ روانشناسی گفته اند یکی از مشکلات بشر ایجاد ترس در وجود اوست که حتی منجر به خساراتی بر بدن و روح او می شود. اما توجه داشته باشید اکثر کسانی که دچار افسردگی و گوشه نشینی شدند ریشه اش در همین **خوف ناپسند** است که وجود نازنین و گرامی امیرمومنان امام علی صلوات الله و سلامه علیه فرمودند:

الْخَائِفُ لَا عَيْشَ لَهُ (۴)

آدم خائف لا عیش له زندگی ندارد آسایش ندارد آرامش ندارد اما منظور از این خوف ، همان خوف مذموم است.

در اینجا از باب نمونه چند خوف مذموم را نام می برم

نمونه های خوف مذموم

۱- خوف از فقر

یکی از ترس های ما انسانها خوف از رزق و روزی و فقر است در صورتی که اگر با دقت ببینیم این همه انسان قبل از ما زندگی کردند و خداوند متعال رزق و روزی آنها را داده است و انسان باور کند که هر که دندان دهد نان دهد گاهی بعضی ها دچار حرام می شوند بخاطر ترس از فقر ، خود ترس از فقر امتحان انسان است. آدم مومن از فقر

نمی ترسد از نرسیدن رزق و روزی نمی ترسد. سخنان امام مجتبی علیه السلام در آخر عمر شریفشان، در لحظات قبل از شهادتشان جای تامل دارد

جناده گوید: به وی عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا موعظه فرما. فرمود: آری، مهیای مسافرت (آخرت) شو، و توشه آن را پیش از رسیدن اجل فراهم نما، و بدان که تو دنیا را طلب نمایی و مرگ تو را می طلبد، و اندوه و **غصه روزی** را که نیامده در روزی که در آن هستی به خود راه مده، و بدان که در آنچه بیش از قوت خود مال فراهم کنی خزینه دار دیگران خواهی بود؛ و بدان که در حلال دنیا حساب و در حرام آن عقاب و در شبهه ناکهایش عتاب (و سرزنش) است.

پس دنیا را مانند مرداری قرار ده، و بگیر از آن به مقداری که تو را بی نیاز کند. اگر حلال باشد در آن زهد ورزیده‌ای، (و بیش از احتیاج از این مردار مصرف ننموده‌ای)، و اگر حرام باشد از مرداری برگرفته‌ای (و خوردن مردار در صورت ناچاری به مقدار ضرورت مباح است) و اگر مورد سرزنش و عتاب باشد (یعنی شبهه‌ناک باشد، هموار کردن کمی) سرزنش آسان است. (۵)

فرزند کشی بخاطر ترس از مرگ

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ۖ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ

خداوند متعال می فرماید: هرگز فرزندان خود را از ترس فقر به قتل
مрсانید (زنده به گور مکنید) که ما رازق آنها و شما هستیم (آیه ۳۱
سوره اسراء)

الان هم در مورد فرزند آوری که صحبت می کنیم می گویند
آقا با این گرونی حرف از بچه را نزن واقعا مومن اعتقاد و
اعتماد به این دولت آن دولت باید داشته باشد؟ یا اعتماد به
خداوند غنی و بی نیاز؟ بابا خزانه ی خدا پر است باور کنیم. ما
مومن و مسلمان هستیم وجود نازنین حضرت زهرا سلام الله
علیها در همین ۹ سال زندگی مشترک ۵ فرزند آوردند با اینکه
در فقر به سر می برند باور کنیم آیات خدا را به صراحت می
فرماید: **نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ** ما قراره روزی آنها را بدهیم خداوکیلی اونهایی
که بچه دار نمی شوند بخاطر ترس از **فقر** و نداری اگه رییس یکی از
بانکهای کشور به آنها بگوید اگه بچه دار بشوید مبلغ ۵۰۰ میلیون
تومان بلاعوض به شما می دهیم و اگر این را باور کردید و حرف
خداوند متعال که فرمود **نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ** را باور نکردیم ما ایمان نداریم
.چرا که به حرف رییس یک بانک که خود مخلوق است و محتاج
اعتماد کردیم و به حرف خالق هستی اطمینان نکردیم در حالی که
خداوند متعال می فرماید: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا** و
هیچ جنبنده در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست (آیه ۶
سوره هود)

ترک ازدواج بخاطر فقر

گاهی برخی به خاطر ترس از فقر ازدواج نمی کنند و یا آن را به تاخیر می اندازند. بله شرایط سخته اما ممکنه، چون ما باید بر خداوند متعال توکل و تکیه کنیم نه خودمان و یا مخلوقات دیگر.

سوره مبارکه النور آیه ۳۲

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

مقام معظم رهبری:

خداوند بعد از ازدواج به زندگی گشایش میدهد
من همین جا به توصیه‌ی این جوان عزیزی که از من خواستند به پدر و مادرها تذکر بدهم، به پدرها و مادرها تذکر میدهم؛ من خواهش میکنم و تقاضا میکنم از شماها که یک خرده امکانات ازدواج را آسان کنید. پدر و مادرها سخت‌گیری میکنند؛ هیچ سخت‌گیری لازم نیست. بله، یک مشکلات طبیعی وجود دارد - مسئله‌ی مسکن، مسئله‌ی

شغل و از این مسائل - لکن «ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله»؛
 (۱) خب، این قرآن است . ممکن است جوان، الان هم امکانات مالی
 مناسبی نداشته باشد، اما ان شاء الله بعد از ازدواج خدای متعال
 گشایش میدهد. ازدواج جوانها را متوقف نکنند؛ من خواهش میکنم
 که پدرها و مادرها به این مسئله توجه کنند (۶)

بدگمانی به خدا

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ أَسَاءَ
 الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ
 مِنْ فَضْلِهِ

ولید بن صبیح گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از ترس
 اینکه مبادا نیازمند گردد همسری نگیرد بی‌شک بخداوند عز و جل
 گمان بد برده است (و او را قادر بدادن روزی بندگانش العیاذ بالله
 نمیداند). زیرا خداوند عز و جل فرموده است: «إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ
 اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (اگر فقیر باشند خداوند از فضلش آنها را بی‌نیاز خواهد
 کرد- نور: ۳۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آرزو دارد پاک و
 مطهر خدا را دیدار کند پس با داشتن همسر او را ملاقات نماید (یعنی
 عذب و مجرد زیسته از دنیا نرود، مراد از ملاقات خداوند مرگ است) و

هر کس ازدواج را از ترس تنگدست شدن ترک نماید بدون تردید به رازقیت خداوند سبحان بد گمان شده است (۷)

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَلْقَهُ بِزَوْجِهِ وَ مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

پس یکی از خوف های مذموم و ناپسند خوف از فقر است و خوف اقتصادی است که باید انسان با تلاش و توکل بر خدا و توسل به اهل بیت علیهم السلام این ترس را از وجود خودش خارج کند. و در این عالم نگاه توحیدی داشته باشد و تمام امور را به دست خدا بداند.

توکل کودک به مامان و بابا

آیت الله بهجت (ره) می فرمود: هیچ کودکی نمی ترسد از اینکه فردا گرسنه بماند چون می گوید مامان هست، بابا هست. لذا خیلی راحت می تواند بازی کند، سرگرم باشد و از زندگی اش لذت ببرد .

اگر یک بچه ای بخواهد از بابت رزق و روزی اش بترسد، روحش متلاشی می شود. الان هم خیلی از ما مثل بچه های متلاشی شده هستیم، هر چند به ما می گویند که «او بزرگ شده است و عقلش می رسد» اما اینها عقل نیست؛ عقل که آدم را نمی ترساند! البته اگر عقل کسی، درست کار نکند، سطحی نگر باشد و بخواهد فقط تا نوک

بینی خودش را ببیند و آینده را نگاه نکند، او ترسو می‌شود. اما اگر عقل انسان، کامل‌تر نگاه کند، دیگر از چیزی نمی‌ترسد (۸)

عین الدوله سگ کیه ؟

آیت الله مجتهدی تهران می فرمودند: عین الدوله از وزرای قاجار بود روزی از خانه بیرون آمد و دو فقیر را دید که پشت در خانه ی او نشسته اند و هرکدام ذکری بر لب دارند ؛

یکی می گوید : ” کار ، خوبه عین الدوله درست کنه ”
و دیگری می گوید : ” کار ، خوبه خدا درست کنه ” .

عین الدوله وقتی این صحبت ها را شنید ، خوشش آمد و دستور داد که یک سکه ی اشرفی درون ظرفی بگذارند و روی آن غذا بکشند و به فقیر اولی که از او تعریف می کرد ، بدهند .

آن فقیر ، که به طمع پول نشسته بود ، ظرف غذا را گرفت و با ناراحتی آن را به فقیر دومی داد . فقیر دومی هم غذا را خورد ، پول را برداشت ، و رفت .

عین الدوله فردای آن روز ، باز فقیر اولی را بر در خانه ی خود دید .
گفت : ” مگر دیروز پول را برنداشتی ؟ دیگر چه می خواهی ؟ ” فقیر

گفت: ” ما که پولی ندیدیم ؛ اگر منظورت ظرف غذاست که آن را به فقیر دیگری دادم.”

عین الدوله لبخندی زد و گفت: ” بله ؛ حقیقت را همان فقیر می گفت ! کار خوبه خدا درست کنه ، عین الدوله سگ کیه ؟ ” (۹)

اینکه خدا می فرماید «رزق شما دست من است» شیوه‌ای برای کنارزدن ترس انسان است

علاوه بر این شیوه، خداوند متعال در قرآن کریم، به شیوه دیگری هم ترس انسان را می‌ریزد؛ آنجایی که رزق و روزی را به خودش نسبت می‌دهد. خداوند تأکید می‌فرماید که «رزق و روزی، دست من است!» حالا شاید بگویید: «وقتی که رزق ما دست خداست، پس دیگر لازم نیست کاری انجام بدهیم؟» نکند شما از آن آدم‌هایی هستید که فقط از ترس گرسنه‌ماندن کار می‌کنید؟ اینکه خیلی بد است!

انسان وقتی مطمئن بشود که روزی‌اش محفوظ است و حتماً به او می‌رسد، آیا دیگر نباید کار کند؟! جوهر انسان، کار است.

امام صادق(ع) می‌فرماید: اگر شما چند روز مهمان جایی بشوید و به شما بگویند «هیچ کاری نکن و فقط بنشین، ما همه کارها را برایت انجام می‌دهیم» انسان بعد از دو سه روز، از کار نکردن خسته می‌شود و بلند می‌شود خودش را به زحمت می‌اندازد یا به صاحب‌خانه می‌گوید «یک کاری به من بدهید که انجام بدهم، خسته شدم از بس

نشستم فَإِنَّهُ خُلِقَ لَهُ الْحَبُّ لَطَعَامَهُ وَ كُفِّ طَحْنُهُ وَ عَجْنُهُ وَ خَبْزُهُ وَ خُلِقَ لَهُ الْوَبْرُ لِكِسْوَتِهِ فَكُلَّفَ نَدْفَهُ وَ غَزْلَهُ وَ نَسْجَهُ...؛ (۱۰) تعالیم اسلام می‌گوید که رزق و روزی را خدا می‌رساند، لذا از این بابت، نترسید. اما برخی افراد نادان می‌گویند: «این‌طور تعلیمات دین دربارهٔ رزق و روزی، موجب شده است که ملت‌های مسلمان تلاش نکنند! علت عقب‌افتادگی ملت‌های مسلمان، اعتقادات دینی آنهاست! چون آنها معتقدند که خدا روزی‌رسان است، لذا کار نمی‌کنند، باید از فقر بترسند تا بروند کار بکنند!» اینها برای کارکردن انسان، یک مبنای غلط را در نظر می‌گیرند. درحالی‌که خداوند متعال دوست دارد بندگان‌ش، باشخصیت بار بیایند، لذا به آنها می‌گوید: رزق و روزی شما را من می‌رسانم، شما کار کنید؛ برای تقرب به من، برای تعبد و تشکر از من، برای تشبّه به من، برای خلاقیت بیشتر (کسی که خلاقیت بالایی دارد، یک‌مقدار شبیه خدای خالق می‌شود) در این صورت، زندگی کاملاً متفاوتی خواهید داشت.

دین به‌گونه‌ای ما را آموزش می‌دهد که ترس را از دل‌مان بیرون کند؛ همان ترسی که برای خیلی‌ها عامل زندگی و حرکت است و آنها را وادار به کارکردن می‌کند، مثلاً به‌خاطر «ترس از فقرکار می‌کنند. (۱۱)

یکی از ترس های ما انسان ها خوف از مرگ است. ما در اینجا این خوف را از موارد خوف ناپسند و مذموم بیان می کنیم

دو ریشه ترس از مرگ

ریشه ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

۱- بسیاری از مردم مرگ را به معنای فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند. بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد. اگر انسان مرگ را به این معنا تفسیر کند، حتماً از آن گریزان خواهد بود. از این رو حتی در بهترین حالات زندگی، فکر مرگ، شهد زندگی را در کام او زهر می کند و همیشه از این نظر نگران و ناراحت است. حال آنکه به تعبیر آیت الله جوادی آملی مرگ پوسیدن نیست بلکه از پوست به درآمدن است مرگ پایان نیست آغاز است.

۲- افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند، ولی به خاطر اعمال ناپسند و کاری های خلاف خود از مرگ می ترسند و از آن وحشت دارند، زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بینند. بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال میل دارند هر چه بیش تر مرگ را عقب بیندازند. در نتیجه اگر انسان ایمان به جهان آخرت داشته باشد و از اعمال زشت و معاصی دوری کند و وظایف

دینی را انجام دهد و اگر مرتکب گناه شد، توبه کند و روحش را از آلودگی گناه پاک نماید، ترس و وحشت از مردن نخواهد داشت.

کسی خدمت پیامبر (ص) عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: آیا ثروت داری؟ عرض کرد: آری، فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده‌ای است؟ عرض کرد: نه، فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (یعنی نامه اعمال خالی از حسنات است)

بنابراین راه وحشت (ترس) نداشتن از مرگ و تقویت ایمان، این است که انسان معتقد باشد که مرگ پا نهادن به یک جهان وسیع است و به هیچ وجه پایان زندگی نیست. از سوی دیگر به وظایف شرعی خود عمل کند و به رحمت واسعه امیدوار باشد و خدا را نسبت به بنده خود مهربان تر از مادر به فرزندش بداند و متوجه این مسئله باشد که همه از او بیم و بازگشت‌مان به سوی اوست و او مطمئناً آفریده خود را دوست دارد. در این صورت نه تنها از مرگ نمی‌ترسیم، بلکه آن را دوست خواهیم داشت و به آن عشق می‌ورزیم.

انسان مؤمن با امید رحمت بی پایان و توجه به مهربانی و لطف خداوند و انجام وظایف و تکالیف شرعی خود و ترک محرمات و توبه و بازگشتن به سوی پروردگار می‌تواند در مورد مرگ چنان بیندیشد که نه تنها از آن نترسد، بلکه مشتاق آن گردد، چراکه در آن جا با رسول خدا

(ص) و ائمه اطهار(ع) همنشین شده و از نعمت‌هایی که در تصور نمی‌گنجند بهره مند می‌شود. مرگ یکی از نعمت‌های الهی است که متأسفانه به خاطر تعریف کردن به نابدی و نیستی؛ از معنای واقعی اش که آغوش پر مهر پروردگار باشد، برگشته است.

غالباً تصور می‌کنند مرگ یک امر عدمی و به معنای فنا است. ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن کریم آمده و دلائل عقلی به آن رهنمون می‌شود، موافق نیست. مرگ از نظر قرآن یک امری وجودی است، یک انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است و لذا بسیاری از آیات قرآن از مرگ تعبیر به توفی شده است که به معنی باز گرفتن و دریافت روح از تن بوسیله فرشتگان است.

از امام صادق (ع) روایت شده: مردی پیش اباذر آمد و گفت: ای اباذر چگونه است که ما مرگ را بد (و ناخوش) داریم؟ گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده‌اید و آخرت را ویران ساخته‌اید و خوش ندارید که از (خانه) آبادان به منزل ویران بروید. بنابراین راه وحشت نداشتن از مرگ این است که انسان معتقد باشد که مرگ پا نهادن به یک جهان وسیع است و به هیچ وجه پایان زندگی نیست.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا صَدِيقٌ وَ كَانَ مَاجِنًا فَتَبَاطَأَ عَلَيْهِ أَيَّامًا فَجَاءَهُ

يَوْمًا فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْتُ
 بِخِلَافِ مَا أَحَبُّ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ يُحِبُّ الشَّيْطَانَ فَضَحِكَ الْحَسَنُ ع ثُمَّ
 قَالَ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ أُطِيعَهُ وَ لَا أُعْصِيَهُ وَ
 لَسْتُ كَذَلِكَ وَ الشَّيْطَانَ يُحِبُّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ وَ لَا أُطِيعَهُ وَ لَسْتُ كَذَلِكَ
 وَ أَنَا أَحَبُّ أَنْ لَا أَمُوتَ وَ لَسْتُ كَذَلِكَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا ابْنَ
 رَسُولِ اللَّهِ مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ لَا نُحِبُّهُ قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّكُمْ
 أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النُّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى
 الْخَرَابِ

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: امام حسن
 علیه السلام دوستی داشت که لاابالی بود، مدتی نزد آن حضرت نیامده
 بود، یک روز که بحضور آن حضرت مشرف شد امام به وی فرمود:
 حال شما چگونه است؟ گفت: یا بن رسول الله! حال من بر خلاف آن
 چیزی است که خودم و خدا و شیطان آن را دوست داشته باشیم.
 امام حسن خندید و فرمود: این معما را شرح بده! گفت: زیرا خدای
 سبحان دوست دارد من مطیع او باشم و معصیت نکنم، ولی من این
 طور نیستم. شیطان دوست دارد که من خدا را معصیت نمایم و از او
 اطاعت نکنم، ولی من این طور هم نیستم. من خودم دوست دارم که
 از دنیا نروم این طور هم نخواهم بود.

ناگاه شخصی برخاست و به امام حسن گفت: یا بن رسول الله برای چیست که ما مرگ را دوست نداریم؟! فرمود: برای اینکه شما آخرت خود را خراب و دنیای خویشتن را آباد نموده‌اید. بدین علت است که دوست ندارید از مکان معمور و آباد بمکان خراب منتقل شوید. (۱۲)

از سوی دیگر به وظایف شرعی خود عمل کند و به رحمت گسترده الهی امیدوار باشد. خدا را نسبت به بنده خود مهربان تر از مادر به فرزندش بداند. متوجه این مسئله باشد که همه از او بیم و بازگشت مان به سوی او است و او مطمئناً آفریده خود را دوست دارد. در این صورت نه تنها از مرگ نمی‌ترسد، بلکه آن را دوست خواهد داشت و به آن عشق ورزید.

علاقه مولا امیرالمومنین به مرگ در راه خدا

امیرمؤمنان (ع) فرمود: سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است. امام سجاد (ع) فرمود: "مرگ برای مؤمنان مانند کردن لباس چرکین و پرحشرات است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین لباس‌ها و خوش‌ترین عطرها و راهوارترین مرکب‌ها و مناسب‌ترین منزل‌ها."

چیستی مرگ در کلام امام حسین علیه السلام

امام حسین (ع) در کربلا هنگام شدت گرفتن جنگ درباره حقیقت مرگ به اصحاب خود فرمود: "شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ اما نسبت به دشمن شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند. پدرم از رسول خدا (ص) نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. مرگ پل آنها به باغ‌های بهشت و پل این‌ها به جهنم است.

توصیف مرگ

به امام صادق(ع) گفته شد: مرگ را برای ما توصیف کنید، فرمودند: "برای مؤمن مثل خوشبوترین گل‌ها است، که آن را می‌بوید و از بوی خوش آن، از حال می‌رود و خستگی و درد از او منقطع می‌شود، و برای کافر مانند نیش افعی و عقرب بلکه سخت‌تر است".

کسانی که با دیدگاه الهی، مرگ را گذرگاه حیات ابدی و باز شدن دفتر زندگی نوینی می‌دانند و باورش‌ان این است که رحمت و مغفرت خداوند بی‌پایان است، به لطف و رحمتش امیدوار می‌گردند و هراسی از مرگ ندارند، چه آن که هر چقدر گناهان آنان بزرگ و زیاد باشد، با

رحمت نامحدود خداوند قابل مقایسه نیست، پس با آب توبه آثار گناهان را شستشو می‌دهند و با بیم و امید زندگی می‌کنند، زیرا بر اساس آیات قرآن کریم که می‌فرماید: «انَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ»؛ توبه کننده محبوب خداست.

عده‌ای جهان‌بینی‌شان این است که انسان از میلاد تا مرگ خلاصه می‌شود و جهان طبیعت هم از آغاز حرکت تا فرسودن و پوسیدن ختم می‌شود و دیگر هیچ؛ یعنی اشیا به سمت زوال در حال حرکت هستند؛ هر چیزی که حرکت کرده است و سر از نطفه هستی در آورد، به سوی عدم می‌رود؛ یکی از آنها هم انسان است!

در نظر آنها همه اشیا که در حال حرکت‌اند، می‌روند که بپوسند و نابود بشوند و دیگر هیچ؛ انسان هم این‌چنین است، لذا می‌گفتند که ما در زمین گم می‌شویم؛ یعنی از بین می‌رویم و جواب خدای سبحان این است که شما گم نمی‌شوید؛ بدنی دارید که در خاک پراکنده است و حقیقتی دارید که مأمورین ما آن حقیقت شما را قبض می‌کنند (به نام قبض ارواح)، [پس] کسی در زمین گم نمی‌شود؛ فرمود: (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)؛ شما در زمین گم نمی‌شوید، شما توفی می‌کنید؛ (متوفّا می‌شوید)؛ مأموران ما متوفیان‌اند، شما را توفی می‌کنند.

«وفی» یعنی اخذ تام؛ اگر کسی حق مطلب را خوب ادا کرد و چیزی از مطلب فرو نریخت می‌گویند این مطلب را «مستوفای» بیان کرد؛ اگر کسی حق خودش را کاملاً گرفت می‌گویند حق خود را «استیفا» کرد؛ یعنی کل حق را گرفت و چیزی نماند. در جواب منکرین معاد، خدای سبحان فرمود: شما در زمین فرو نمی‌روید، مأمورین ما تمام حقیقت شما را توفی می‌کنند؛ ما متوفی هستیم و شما متوفایید؛ شما را قبض می‌کنیم، از بین نمی‌روید.

همانطور که ترس از مرگ و نابودی ناپسند هست اما یاد مرگ در زندگی مهم است و انسان ساز است.

اینطور به تشییع جنازه برو

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا صَالِحٍ إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلَ فَاَنْظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَجَبٌ لِقَوْمٍ حُبِسَ أَوْلَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ ثُمَّ نُودِيَ فِيهِمُ الرَّحِيلُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ.

ابو عبد الله امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر گاه جنازه‌ای را بر دوش کشیدی، تصور کن این تو هستی که بر دوشت می‌کشند و گویا از خدا تمنا کرده‌ای و خداوند تمنای تو را پذیرفته و به جهان دنیا بازت آورده است، آن گاه با خود بیندیش که چه راهی در پیش باید گرفت.

ابو عبد الله گفت: شگفتا بر این مردم که رستاخیز در گذشتگان‌شان به خاطر رسیدن بازماندگان‌شان به تأخیر افتاده است و هر روز جارچی مرگ در میان کاروانیان فریاد رحیل و کوچ سر می‌دهد اما مردم در بازی زندگی سرگرم و غافل مانده‌اند. (جامع الاحادیث نور/ گزیده کافی، ج ۲، ص: ۱۸۰)

چرا انسان باید به یاد مرگ باشد؟

آثار فراوانی بر یاد مرگ مترتب است. از این رو، هم در کلمات پیشوایان معصوم(ع) به آن سفارش شده است و هم انسان‌های خود ساخته، در مقام تهذیب نفس و سیر و سلوک، دستور به یاد مرگ بودن را می‌دهند. قرآن کریم، یکی از ویژگی‌های برجسته پیامبران را، «یاد مرگ» می‌داند؛ چنان که می‌فرماید: **إِنَّا أَخْلَصْنَهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ**. با موهبت ویژه‌ای - یادآوری آن سرای را خالص‌شان گردانیدیم.

خاصیت به یاد مرگ بودن این است که اگر شخص در رفاه و سرور است و غرور او را فراگرفته، با یاد مرگ، عالم دنیا بر او تنگ می‌شود. دیگر نمی‌تواند بر دارایی محدود خود بیبالد و یا مغرور شود و اگر شخصی است که در تنگنای زندگی قرار گرفته و رنج می‌برد، باز وقتی به یاد مرگ بیفتد، دنیا بر او وسیع و راحت می‌شود. از سختی‌های

چند روزه دنیا رنج نمی برد. امام علی(علیه السلام) می فرمایند :
"کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، از دنیا به اندکش راضی می شود."

آثار یاد مرگ

حضرت امام صادق(علیه السلام) آثار یاد مرگ را چنین بیان می کند:
" یاد مرگ، شهوت ها را در نفس از بین می برد . ریشه های غفلت را یک سره برمی کند. دل را با وعده های الهی محکم می کند. روحیه انسان را از قساوت، پاک می کند دل انسان را با وعده هایی الهی محکم می کند. نشانه های هوا و هوس را در هم می شکنند ... " و پیامبر اسلام (ص) می فرمایند: "مرگ را بسیار یاد کنید، زیرا مرگ گناهان را پاک می کند و میل و رغبت به دنیا را می کاهد". (۱۳) گاهی به خاطر ترس از مرگ توفیق جهاد در راه خدا و شهادت در راه او از انسان گرفته می شود.

۳- خوف از حرف مردم

گاهی برخی انسانها کارهایی رو که انجام می دهند بخاطر ترس از حرف مردم است. به آقا داماد می گویم چرا بساط رقص و شراب و اختلاط درست کردی در شب شروع زندگیت، می گوید امان از حرف مردم ، وای بحال کسی که بخاطر ترس از مردم خشم خالق را به دست بیاورد.

رضایت خلق یا خالق

انسان نمی تواند رضایت همگان را به دست آورد. در آیات قرآن به

این نکته توجه داده شده که اگر انسان همه زمین را به مردمان بدهد نمی‌تواند رضایت آنان را جلب و دل‌های آنان را به سوی خودش جذب کند. (انفال، آیه ۶۳) انسان باید همواره دنبال این باشد که رضایت خداوند را به دست آورد که آفریدگار و پروردگار اوست. کسی که بخواهد رضایت پروردگار را با دیگری به دست آورد، مانند آن برده‌ای است که دو ارباب دارد که هر کدام خواسته‌ای متضاد و متناقض داشته و او را به سوی کاری می‌فرستند که همزمان از عهده او بر نمی‌آید و نمی‌تواند رضایت هر دو را به دست آورد. (یوسف، آیه ۳۹)

براساس آموزه‌های وحیانی قرآن، انسان باید تنها برای رضایت خداوند تلاش کند و هرگز رضایت خلق را بر رضایت خالق ترجیح ندهد. وجود نازنین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: لاطاعه فی معصیه الله، انما الطاعه فی المعروف؛ اطاعت از دیگری در معصیت خدا جایز نیست، اطاعت تنها در معروف جایز است. (۱۴) امیرمومنان امام علی (ع) نیز می‌فرماید: لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق؛ هرگز اطاعت از مخلوق در معصیت خلق جایز نیست. (۱۵)

از نظر امام صادق (ع) اطاعت نشانه بندگی است و کسی که به جای اطاعت خدا، اطاعت بنده و معصیت خدا می‌کند؛ در حقیقت بندگی خود را نسبت به خلق نشان می‌دهد. ایشان می‌فرماید: «من اطاع

رجلا فی معصیه فقد عبده؛ کسی که از انسانی در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده است. (۱۶)

از نظر امام حسین(ع) کسی که دنبال رضایت خالق نباشد بلکه با معصیت خالق دنبال رضایت خلق باشد، خودش را برای خشم الهی آماده کرده و باید آتش دوزخ را به جان بخرد. ایشان فرمودند: لافلح قوم اشرورا مرضات المخلوق بسخط الخالق؛ رستگار نمی‌شوند مردمی که خشنودی مخلوق را در مقابل غضب خالق بخرند (۱۷)

بنابراین، در رفتار اجتماعی نباید دنبال رضایت مردم به هر شکلی حتی با انجام معصیت بود و کسانی که برای پیروزی در انتخابات و حفظ مقام و منزلت اجتماعی و یا مناصب دولتی و یا هر کار دیگر بخواهند بر خلاف شریعت و آموزه‌های اسلامی عمل کنند و دنبال رای بیشتر و حفظ موقعیت باشند، باید بدانند خشم خدا را به جان خریده‌اند.

امام حسین(ع) به پیامدهای معصیت خدا اشاره می‌کند و می‌فرماید:

من حاول امرا بمعصیه الله کان افوت لما یرجو و اسرع لمجى ما یحذر؛ آن که در کاری که نافرمانی خداست بکوشد امیدش را از دست می‌دهد و نگرانیها به او روی می‌آورد. (۱۸)

پس کسی که بخواهد با معصیت خدا به جایی برسد، به آنجا نمی‌رسد و از نظر روحی و روانی نیز به جای آرامش به اضطراب می‌رسد و آثار روانی این معصیت در روان و زندگی‌اش خودنمایی می‌کند. کسانی که می‌خواهند برای رضایت مردم و خلق و بدتر حزب

و جناح خودشان معصیت خالق و خدا داشته باشند، بدانند که نه به نتیجه دلخواه خواهند رسید و نه رنگ آرامش روانی را در زندگی خواهند دید؛ بلکه همواره در اضطراب و بحران و بیماری روانی خواهند زیست. (۱۹)

دستور خداوند متعال به نترسیدن از حرف مردم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (آیه ۵۴ سوره مائده)

ای گروهی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دین خود مُرْتَد شود به زودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (به نصرت اسلام) برانگیزد که در راه خدا جهاد کنند و (در راه دین) از نكوهش و ملامت احدی باک ندارند. این است فضل خدا، به هر که خواهد عطا کند و خدا را رحمت وسیع بی‌منتهاست و (به احوال همه) دانا است.

مومنان واقعی کسانی هستند که لا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ از نكوهش و ملامت احدی ترس و خوف ندارند

بخشی از بیانات استادپناهیان در مورد این آیه

رسول خدا(ص) دربارهٔ این آیه فرمودند: اینها قوم سلمان فارسی هستند. (۲۰) بر اساس روایات و تفاسیر، می‌توان گفت که این آیه، ویژگی یاران امام‌زمان(ع) را بیان می‌کند که از سرزمین ما (یعنی ایران و احتمالاً برخی سرزمین‌های اطراف) هستند.

کسی که از سرزنش بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه می‌شود

آیهٔ فوق، دربارهٔ عنصر فرهنگی «ترس از سرزنش» می‌فرماید: یکی از ویژگی‌های برجستهٔ آن قومِ آخرالزمانی، این است که «ترس از سرزنش» ندارند! خدایا، چرا از بین همهٔ صفات خوب، این صفت را برای آخرالزمانی‌ها بیان فرمودی؟ می‌فرماید: شما (مردم زمان پیامبر) این را نمی‌فهمید، اما در آخرالزمان این را می‌فهمند، یعنی آن قومِ آخرالزمانی که خودشان این صفت را دارند، می‌فهمند که اگر این صفت را نداشته باشند، نابود خواهند شد.

آخرالزمانی‌ها نباید از سرزنش بترسند. هرکسی از سرزنش بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه شده است. تو را از «تحقیر» و «سرزنش» می‌ترسانند و مثلاً با کلماتی مثل «تندرو» دهانت را می‌بندند و بعد تو را به برگ می‌کشند!

نظام سلطه بیشترین سرمایه‌گذاری و هزینه را در این صدسال گذشته برای پدیده‌ای به نام «غرب‌زدگی» انجام داده است. مثلاً اینکه القاء می‌شود «اگر این جوری (مثل غربی‌ها) نباشی، بی‌کلاس هستی! پس خاک بر سرت...» یعنی تحقیر می‌شوی. یا مثلاً اینکه «فلانی رفته خارج و خیلی باکلاس شده است!»

آن قوم آخرالزمانی که به امام‌زمان (ع) می‌رسند، ویژگی مهم‌شان این است که «از سرزنش نمی‌ترسند» **«لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»** (سرزنش در واقع القای یک «احساس تحقیر» است. نترسیدن از سرزنش هم یعنی اینکه وقتی تحقیرت می‌کنند، احساس تحقیر نکنی!

«نترسیدن از سرزنش» در تعلیمات دین ما چقدر مهم است؟

در تعلیمات دین ما، این موضوع «نترسیدن از سرزنش» چه جایگاهی دارد؟ نظام ولایی در حکومت امام‌زمان (ع) برای ترس از فقر، چه کار می‌کند؟ مثلاً اینکه تضمین می‌کند «هرجا بی‌پول شدی، من هستم، کمک می‌کنم... پس دیگر از فقر نترس!» امنیت هم در نظام ولایی برقرار است، لذا ترس از ناامنی هم از بین می‌رود.

کمااینکه در روایت هست: در حکومت حضرت، یک خانمی در هر ساعتی از شبانه‌روز، از این طرف دنیا به آن طرف دنیا می‌رود و

هیچ‌کسی جرأت نمی‌کند به او تعدی کند **(حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا لَا**

يُهَيِّجُهَا سَبْعٌ وَ لَا تَخَافُهُ؛ (۲۱) حالا ببینید که دین، دربارهٔ نترسیدن از

سرزنش، چگونه ما را تربیت می‌کند؟ در روایت می‌فرماید: آیا می‌خواهید از دوستان خاص اهل بیت (ع) باشید؟ هرکسی که مردم شهرش به او بگویند «تو آدم بدی هستی» و او دلش بلرزد، این فرد از دوستان ما نیست! چرا احساس کردی که کم آورده‌ای؟ وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوٌّ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِكَ؛ (۲۲)

برای اینکه از تحقیر و سرزنش دیگران، نترسیم باید چه کار کنیم؟

برای اینکه از تحقیر و سرزنش دیگران، نترسیم باید چه کار کنیم؟ باید هرکسی تعریف‌مان کرد، احساس تشویق نکنیم. اگر برای تعریف کردن دیگران از ما، تره خُرد نکنیم، طبیعتاً برای تحقیر کردن دیگران نسبت به خودمان هم تره خُرد نخواهیم کرد.

اگر مردم تحویل گرفتند و تو خوشحال شدی، تو همان کسی هستی که اگر مردم بخواهند تحقیرت کنند، به هم می‌ریزی! یعنی این ابزار بردگی تو خواهد شد. حالا تربیت دینی را ببینید؛ مثلاً اینکه در دین، ممنوع است کسی را جلوی خودش تعریف بکنی. در روایت هست: اگر جلوی کسی، از او تعریف کنی، مثل این است که با خنجر به او ضربه بزنی (إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلَىٰ حَلْقِهِ المُوَسَّى (۲۳) البته اگر به برادر مؤمن خودت بگویی که دوستش

داری، اشکالی ندارد، اما جلوی خودش از او تعریف نکن. چرا؟ چون وقتی تعریف بکنی و او تشویق بشود، اگر تعریف نکنی، تحقیر می‌شود و بعد، به بردگی کشیده می‌شود!

در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید!

یکی از ترس‌هایی که نباید این ترس را داشت، ترس از تحقیر است. مردم، بروید در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید! همچنین بروید در فضای مجازی علیه ترس‌های از فقر و ترس‌های از مرگ، قیام کنید.

الان خیلی از شعارهای امام(ره) در دوران دفاع مقدس را نمی‌شود گفت! الان در تبلیغات کشور در فضای مجازی، کسی جرأت نمی‌کند بگوید که «اگر ما با آمریکا درگیر بشویم، از مرگ نمی‌ترسیم!» چون یک عده‌ای که اسیر ترس شده‌اند می‌گویند «تو داری جنگ و خونریزی راه می‌اندازی! آنها ما را می‌کشند...» اینها تئوریزه‌کنندگان ترس هستند!

تئوریزه‌کنندگان ترس را بشناسید! تئوریزه‌کنندگان ترس از تحقیر، چه کسانی هستند؟ آنهایی که غرب را الگو قرار می‌دهند، آنهایی که غرب را واقعاً قدرتمند می‌دانند. آنهایی که غرب‌زدگی تا مغز استخوانشان نفوذ کرده است.

متأسفانه ترس از تحقیر، در فرهنگ جامعه ما هم کار خودش را کرده است. در چنین شرایطی آیا کسی می‌تواند بگوید که ما قوی‌تر هستیم؟ آیا می‌تواند غربی‌ها را تحقیر کند و به آنها ایراد بگیرد و دربارهٔ مظاهر بردگی نظام سلطه، صحبت کند؟ (۲۴)

۴- خوف از دشمن

یکی از ابزارها و حيله‌های شیطان ایجاد ترس و دلهره مضموم است خداوند متعال در قرآن سوره آل عمران آیه ۱۷۵ می‌فرماید:

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

این شیطان است که دوستان خویش را (از قدرت کفار) می‌ترساند، پس اگر ایمان دارید از آنان نترسید و فقط از (مخالفت) من بترسید.

پیام‌ها از تفسیر استاد قرائتی

۱- هرگونه شایعه‌ای که مایه‌ی ترس و یأس مسلمانان گردد، شیطانی است. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»

۲- شیوه‌ی ارباب و تهدید، سیاست دائمی قدرت‌های شیطانی است. «يُخَوِّفُ»

۳- افراد ترسوی میدان‌های نبرد، یار شیطان و تحت نفوذ شیطانند.
«الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»

۴- مؤمنان شجاع، از ولایت شیطان دورند. «الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»

۵- ترس از خدا، زمینه‌ی فرمان‌پذیری و ترس از غیر خدا، زمینه‌ی فرمان‌گریزی است. «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ» (با توجه به آیات قبل)

۶- مؤمن واقعی از غیر خدا نمی‌ترسد و می‌داند که ایمان از شجاعت جدا نیست. وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ترس از دشمن در جنگ احد

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: کار دشمن دلهره افکندن است. کار دشمن این است که دلهره بیندازد، بترساند، ناامید کند؛ این کار دشمن است، کار شیطان است؛ مال امروز هم نیست، همیشه بوده؛ در طول تاریخ و در طول تاریخ اسلام. إِنْما ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ - [آیه‌ی] قرآن است - این، شیطان است که دوستان و پیروان خودش را می‌ترساند؛ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (۲۵)

[خدا می‌فرماید] شما که مؤمن هستید، از اولیای شیطان، از پیروان شیطان، از قدرتهایی که قدرتهای شیطانی هستند نترسید؛ از من بترسید، از انحراف از صراط مستقیم بترسید. اگر کسی از صراط مستقیم منحرف شد، این ترس دارد؛ چون وقتی شما از جادوی

مستقیم و صحیح و خوب و درست منحرف شدید، می‌افتید در بیابان؛ از این بترسید اما از دشمن اصلاً نترسید؛ از دشمن نترسید. یک جای دیگر [دارد]: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ»؛ (۲۶) یا آن «قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ ... وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ (۲۷) ببینید آیات قرآن درس است، درس زندگی است، درس پیشرفت است. بعد از جنگ احد که مسلمانها شهید دادند و کسی مثل حمزه‌ی سیدالشهدا به شهادت رسید و افراد دیگری شهید شدند، مجروح شدند، زخمی شدند و بالاخره جنگ تمام شد و روز تمام شد و برگشتند مدینه، همین دم مدینه بودند، همان بیرون مدینه در محل احد بودند و یک عده‌ای زخمی و یک عده‌ای ناراحت [بودند] که دشمن که از مدینه دور شده بود - چون در مرحله‌ی آخر بالاخره مسلمانها به دشمن ضربه زدند و دشمن را دور کردند - یک نقشه‌ای به خاطرش رسید و آن این بود که حالا که مسلمانها برگشتند مدینه و شمشیرها را زمین گذاشتند، اینها برگردند، یک دفعه حمله کنند و قضایا را تمام کنند و برای اینکه دلها را خالی کنند و بترسانند، خبر را هم به شکلی درز دادند که الان دشمنها میریزند، تا مردم بترسند؛ [خب] یک عده هم که مجروحند، یک عده هم که خسته‌اند. «قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ» آدمهای نفوذی آمدند بین مردم گفتند که «بله، لشکر، بیرون مدینه منتظرند که به شما حمله

کنند - فَأَخْشَوْهُمْ - بترسید، پدرتان درمی‌آید، پدرتان درآمده است؛ بعد پیغمبر فرمود که فقط آن کسانی که امروز در احد زخمی شدند، باید شمشیر دست بگیرند، بیایند بیرون؛ دیگران حق ندارند بیایند؛ ببینید، این [طور] است! شما زخمی شدید، همین شما که زخمی شدید و مجروح شدید، باید شمشیر دست بگیرید بیاید بیرون. یک عده‌ای زخمی شده بودند، مؤمن بودند دیگر، به پیغمبر ایمان داشتند، قبول داشتند پیغمبر را، [لذا] شمشیر دست گرفتند، رفتند بیرون، با آن جمعی که در نزدیکی مدینه - حالا مثلاً نیم فرسخی، یک فرسخی - اجتماع کرده بودند، درگیر شدند، پدر آنها را درآوردند؛ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ. (۲۸) اولش گفتند: قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، بعد رفتند «فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ» و برگشتند، هم غنیمت آوردند، هم شکست دادند دشمن را، هم غنیمت گرفتند و سرافراز برگشتند؛ این منطق اسلام است.

آن که شما را وادار میکند که بترسید، مأیوس بشوید، ناامید بشوید، او شیطان است. امروز این شیطانها از طریق رادیو و تلویزیون و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و امثال اینها مرتب مشغول کارند برای اینکه بترسید. نه، نترسید، فَلَا تَخَافُوهُمْ، از آنها نترسید؛ از انحراف از راه خدا بترسید که اگر چنانچه از راه مستقیم انحراف پیدا کردیم،

سرنوشت ما سرنوشت کشورهایی است که زیر بال آمریکایند، سرنوشت عربستان است، سرنوشت رژیم شاه است که [در آن نوع کشورها] همه‌ی امکانات کشور متعلق به دشمن [است] و ملت، ذلیل در مقابل دشمن و بی‌پناه در مقابل دشمن (۲۹).

از آمریکا می‌ترسید؟

رهبر معظم انقلاب که نترسیدن از دشمن را لسانا و عملا به همه‌ی ماها یاد داد و متاسفانه مثل خیلی از ترسوها و بزدلان که در این کشور مسئولیت‌های سنگین هم قبول کردند نیست می‌فرمایند:

امام خمینی نترسیدن از آمریکا را به ما یاد داد

امام (رضوان الله علیه) این نترسیدن از قدرت را به همه‌ی ما یاد داد که از قدرتهای ظالم و زورگو نترسید. من فراموش نمیکنم در سال ۵۸،

آن وقتی که جوانهای ما این جاسوسهای آمریکایی و جاسوس‌خانه‌ی آمریکایی را گرفته بودند، بعضی‌ها فشار می‌آوردند به شورای انقلاب که

بگویید اینها را آزاد کنند. بنده و مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی و

بنی‌صدر، ما سه نفر از شورای انقلاب رفتیم قم؛ آن وقت امام قم بودند؛ رفتیم خدمت امام که از امام پرسیم که چه کار کنیم. پرسیدیم

که آقا این جوری است، فشار می‌آوردند که اینها را هر چه زودتر آزاد

کنید؛ امام رو کردند به ما و گفتند که از آمریکا می‌ترسید؟ بنده عرض

کردم نخیر نمیترسیم، گفتند پس نمیخواهد آزادشان کنید. واقعه‌ش هم همین بود؛ یعنی اگر چنانچه کسی قرار بود از آمریکا بترسد و ملاحظه بکند، نتایج بسیار تلخی را آن روز عاید کشور میکرد. ما دیده‌ایم مواردی را که دولتها و قدرتهای کشور خودمان از دشمن میترسیدند و این ترس، آنها را دچار مشکلات فراوانی کرد. قرآن میگوید: **فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ**؛ (۱) «خافون» یعنی ملاحظه‌ی مقررات من را بکنید؛ آنجایی که خدای متعال فرموده است مجاهدت کنید، مجاهدت کنید؛ آنجایی که فرموده است دست ننگه دارید، دست ننگه دارید؛ معنای این «خافون» این است. (۳۰)

مصدق کامل یک نترس از دشمن

عالی‌ترین صفت روحی یک انسان در زندگی، اطمینان و آرامش است. که از ایمان و عوامل دیگر مانند عبادت و نیایش، تقوا، توکل، زهد و ساده‌زیستی، ارتباط با خدا، خوف از خدا، تکامل ایمان نشأت می‌گیرد و سعادت بالتر از آن نیست، آرامش روحی از ویژگی‌های بندگان تکامل یافته خداست که در اثر یقین و اعتقاد صحیح، با تمام وجود حجاب‌های میان خود و خدا را برداشته و به آرامش رسیده‌اند، نه به لذت‌ها دل می‌بندند و نه از مصیبت‌ها نگران می‌گردند. قرآن در وصف آنان می‌فرماید: **(الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ** (۳۱) کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا آرام می‌گیرد.

از بارزترین خصلت های پسندیده روحی و معنوی امام، اطمینان و آرامش خاطر بود، آن هایی که ایشان را درک کرده اند به این حقیقت اعتراف نموده اند که امام در تمام فراز و نشیب ها، حتی یک لحظه دچار اضطراب نشد. (۳۲)

یکی از نویسندگان مسیحی هنگام مراجعت از ایران می گوید: امام خمینی یک طوفان بود، با این همه در نهاد این طوفان یک سکون و آرامش مطلق وجود داشت. در درون او یک حقیقت ساکن و غیر قابل حرکت وجود داشت، ولی همین بی حرکتی باعث حرکت کل یک کشور شد... لاقلاً از دیدگاه من، «خمینی» مسیح معاصر ما بود. (۳۳)

با مروری اجمالی بر سیره نظری و عملی امام می توان به این حقیقت پی برد.

۱. امام در سال ۱۳۴۳، پس از آزادی از زندان، در مسجد اعظم فرمودند: والله من به عمرم، نترسیدم. آن شبی هم که آن ها مرا می بردند، آن ها می ترسیدند، من آن ها را دلداری می دادم. (۳۴)

این ادعای بزرگی است که در عمل بارها به اثبات رسیده است. ایشان کسی نبود که اهل گزافه گویی باشد، آن هم درباره خودش و با تأکید و با ذکر قسم جلاله.

۲. با این که امام در ماه های اول زندگی از نعمت پدر و در شانزده سالگی از نعمت مادر بزرگوارشان محروم شدند، اما هیچ یک از این رنج ها و سوگ ها نه تنها در روح بزرگ حضرت امام اثر منفی نگذاشت؛ بلکه او را انسانی کار آزموده و ورزیده با روحی مستقل و استوار بار آورد. (۳۵)

۳. روح پرتوان و باصلابت امام ذره ای به یأس و سستی نگرایید و در کوران شداید و طوفان حوادث، پناهگاه امن و مطمئن برای دولت مردان و یاران انقلاب بود. آن روزی که به زندان می رفت، با روزی که میلیون ها نفر جان خود را تقدیم راهش می کردند، در قدرت و صلابت، هیچ تغییری نکرد. نه از تنهایی، هراسی به دل راه داد و نه از آن جمعیت استقبال کننده، مغرور گشت. (۳۶)

والله یکبار هم نترسیدم

شب پانزده خرداد قبل از اذان صبح، مأموران برای دستگیری امام راحل آمدند و در حیاط، خادم امام را کتک زدند. ایشان وقتی متوجه سروصدا شدند، فرمودند: «این وحشی گری ها چیست که می کنید؟ روح الله خمینی من هستم، به کس دیگر چه کار دارید...».

مأموران ساواک امام را دستگیر و به سمت تهران بردند. امام جریان آن شب را چنین تعریف کردند: «من دیدم مأمورینی که در

ماشین هستند، خیلی وحشت زده اند. به آنها گفتم شما چرا وحشت زده اید؟ با من کار دارند. آنها گفتند: «مردم شما را دوست دارند و ما می ترسیم که به ما صدمه بزنند».

سمت راست جاده قم - تهران دریاچه نمک است که برخی از مؤمنانی را که بر ضد رژیم فعالیت داشتند، در آنجا می انداختند. یکی از مأمورین برای اینکه امام را بترساند، به سمت دریاچه نمک اشاره کرد. امام، بعدها فرمود: «با دست که به آن طرف اشاره کرد، من فهمیدم مقصودش چیست. ولی من از اول که با آنها رفتم هیچ نترسیدم و آن وقت که اشاره کرد هم - والله - نترسیدم» (۳۶)

آثار و پیامدهای ترس از دشمن

از نظر قرآن، خوف واقعی و حقیقی از دشمنان ممکن است به سبب عوامل حقیقی و واقعی در دل های مومنان و مسئولان سیاسی ایجاد شود، ولی هرگز این نمی تواند بهانه ای برای تعطیلی احکام الهی یا عبور از خطوط قرمز اسلام شود؛ زیرا چنان که گفته شد، هرگز رضایت خلق موجب نمی شود تا انسان رضایت خالق را نایده گیرد و بر خلاف آن عمل کند که رضایت دشمن تامین می شود.

از نظر قرآن، مومنان واقعی هرگز از غیر خدا نمی ترسند؛ زیرا اگر ترسی باشد، آن را با ترس الهی می سنجند و این گونه به آرامش می رسند؛ زیرا برای آنان رضایت الهی اصل و اساس هر کاری است، نه اینکه

رضایت الهی در برابر رضایت خلق یا دشمن از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، بلکه از نظر آنان رضایت الهی اساس و اصل است و رضایت دیگران در برابرش هیچ؛ مگر آنکه آن رضایت دیگران در طول رضایت الهی باشد که در این صورت رضایت خلق را تنها برای رضایت الهی می‌خواهند و می‌جویند.

اما از آنجا که همواره عوامل ترس واقعی وجود دارد، برخی از سست ایمان‌ها از امت و مسئولان ممکن است گرفتار چنین ترس و آثار آن شوند. این آثار را می‌توان در رفتارهای این افراد مشاهده کرد و از این طریق دانست که این مسئولانی که چنین رفتارهایی دارند، به نوعی گرفتار سست ایمانی هستند اگر نگوییم که گرفتار نفاق هستند. از مهم‌ترین آثاری که ممکن است ترس و خوف در این افراد ایجاد کند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اضطراب:

اصولا اهداف جنگ نرم، ایجاد بحران‌های روانی از جمله اضطراب و تشویش در روان و افکار آدمی است. دشمنان از طریق ایجاد عوامل خوف‌برانگیز واقعی یا واهی تلاش می‌کنند تا روان‌های امت و مسئولان را درگیر کرده و آنان را از حالت تعادل خارج سازند. حجم عظیم قدرت و فشارها و انبوه نفرات و تجهیزات و مانند آنها ممکن است دل‌های سست ایمان‌ها را گرفتار کند و موجب اضطراب شود به طوری که با نگاهی به حرکات بدنی از جمله چشم‌های خیره این طیف

از امت و مسئولان می‌توان در یافت که تا چه اندازه تحت تأثیر عوامل خوف‌انگیز دشمن قرار گرفته و خود و میدان را باخت‌اند. (احزاب، آیه ۱۰)

۲- افشای رازها:

از نظر قرآن، ترس در مسئولان سست ایمان یا منافق موجب می‌شود تا اینان اسرار امنیتی و مهم امت را آشکار سازند و اطلاعاتی را به نهادهای دشمن بدهند که وضعیت را برای امت دشوارتر می‌کند. اصولاً کسانی که تحت فشارهای روحی و روانی قرار می‌گیرند به سبب گرفتار شدن به اضطراب و تشویش خاطر نمی‌توانند درست فکر و تصمیم‌گیری کنند و این‌گونه است که خواسته و ناخواسته اسرار را افشا می‌کنند و به خود و امت ضربه وارد می‌سازند. (قصص، آیه ۱۰) با نگاهی به افشاگری اسرار کشور از سوی برخی از مسئولان می‌توان میزان وادادگی و ترس آنان در برابر فشارها و تهدیدات دشمن را به دست آورد؛ زیرا هرچه بیشتر ترسیده باشند، بیشتر گرفتار وادادگی و بیان اسرار امنیتی می‌شوند و این‌گونه به دست خویش زیان‌های کلانی را به نظام سیاسی و امت اسلام وارد می‌سازند و اهداف دشمن را تامین و برآورده می‌کنند.

۳- پذیرش ولایت طاغوت:

از نظر قرآن، کسانی که دل و قلب و ذهن خویش را به جای خدا میزبان افکار و اندیشه‌های دشمنان می‌کنند و در یک جنگ روانی در اثر ترس، گرفتار انفعال و وادادگی می‌شوند، نه تنها از ولایت الهی خارج می‌شوند بلکه تحت ولایت طاغوت و اهداف پلید آن قرار می‌گیرند. این افراد روز به روز منفعلانه عمل می‌کنند؛ زیرا دشمنانی چون شیطان تنها از طریق حربه «ارعاب و ترس و خوف» است که می‌تواند ولایت شیطانی و طاغوتی خویش را حفظ کند. از این رو اینان همواره از سوی دشمن مورد تهدید قرار می‌گیرند تا پیش از پیش در خدمت شیطان و اهداف ولایت طاغوتی آن باشند. (آل عمران، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶) از این آیات به دست می‌آید که شیطان مومنان را از کفرانی که تحت ولایت او هستند می‌ترساند تا این‌گونه اهدافش نیز پیش برود. بنابراین، مومنان نمی‌بایست از توپ و تشرهای شیطان و کافران بهراسند و به‌جای خوف از خدا از شیطان و کافران بترسند، بلکه همواره باید با خداترسی از هرگونه ترس دشمنان در امان قرار گیرند و هرگز تن به خفت و ذلت ترس از کافران ندهند. (مجمع‌البیان، ج ۱- ۲، ص ۸۹۰)

۴- کسادی تجارت و اقتصاد:

دشمنان با استفاده از حربه جنگ روانی و جنگ نظامی و ایجاد ارعاب و تهدید می‌کوشند تا اهداف خویش را تحقق بخشند. در این میان بخشی از امت اسلام به‌عنوان بیمار دلان منافق یا سست ایمان‌ها نیز

در خدمت این اهداف قرار می‌گیرند و همسو و هم‌نوا با آنان در ساز
ناکوک دشمن می‌نوازند و با ایجاد اضطراب و ترس از بحران‌های
اقتصادی و به‌ویژه کساد تجاری و کالاها و محصولات خارجی بر آن
هستند تا زمینه امضای قراردادها و پیمان‌های ذلت‌آفرین را فراهم
کنند و استقلال کشور و امت و نظام سیاسی را به ثمن بخش کالاهای
به‌ویژه تشریفاتی بفروشند در حالی که چشم بر ثروت و دارایی و
توانمندی‌های بومی بسته‌اند. (توبه، آیه ۲۴) از نظر قرآن اصولاً خوف
از کساد تجاری، زمینه اعراض از جهاد در راه خدا و هرگونه رفتار
جهادی در عرصه بین‌المللی از سوی این مسئولان بیمار دل و منافق و
سست ایمان است. (همان)

مصونیت از ترس‌های بی‌اساس و بیهوده

اگر امت و نظام سیاسی بخواهند، می‌توانند خود را از هرگونه ترس
بی‌اساس و بیهوده در امان نگه دارند، به شرط اینکه با اموری چون
اسلام و توحید استقامت ورزند (فصلت، آیه ۳۰؛ احقاف، آیه ۱۳)، و
پیرو و تسلیم هدایت‌های الهی باشند (بقره، آیات ۳۸ و ۱۱۲؛ زخرف،
آیات ۶۷ تا ۶۹)، و به اعمال واجب خویش چون نماز و جهاد و زکات
(بقره، آیات ۲۲۷ و ۲۶۲ و ۲۷۴؛ آل‌عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰) و
مانند آنها عمل کنند و شهادت برایشان یک ارزش باشد و از مرگ
نهراسند (همان) و با توکل به خدا و اعتماد به او از هرگونه اعتماد به
دیگران خود را غنی بدانند و فقر خویش را با غنای الهی جبران

کنند. (آل عمران، آیه ۱۲۲؛ یونس، آیات ۸۳ و ۸۴) به هر حال آنچه بیان شد خود گواهی روشن به این نکته است که خاستگاه رهایی از هرگونه ترس، خدا است و انسان می‌بایست به جای اینکه خود را به دامن دیگران بیندازد و آرامش و آسایش را از دیگران بخواهد از خدا بخواهد که او منشأ هر امن و امانی است. قریش، آیه ۴ / (۳۸)

۵- خوف از جنگ

پنجمین ترس مذموم ترس از جنگ است. مردمی که بخاطر ترس از جنگ تمام حیثیت خودشان را از دست دادند در تاریخ کم نیستند

وقتی زندگی ما با ترس، آلوده شد، کسی که مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد

ما معمولاً با ترس زندگی می‌کنیم، بروکراسی، آئین‌نامه‌های انضباطی مدارس، دانشگاه‌ها و اخیراً حوزه‌ها، به‌گونه‌ای است که شما می‌ترسید اگر غیبت کنی، مشروط بشوی، یا می‌ترسید که اگر درس نخوانی، فلان مشکل برایت پیش بیاید... وقتی که ترسیدی، دیگر تمام است و دیگر نمی‌شود درستش کرد، یعنی اصلاً فضا خراب می‌شود و دیگر برای رشد شما، مناسب نیست.

متأسفانه زندگی ما با ترس، آلوده شده است. به حدی که اگر کسی مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد. حتی اگر آدم فریبکار و نامردی هم باشد، به او رأی می‌دهند. جامعه‌ای که با ترس، بزرگ شده باشد، این طوری می‌شود.

ولایت نوعی از ادارهٔ جامعه است که نمی‌خواهد افراد را با ترساندن، کنترل کند

ولایت یا حکومت ولایی چه کار می‌کند؟ ولایت نوعی از ادارهٔ جامعه است که نمی‌خواهد افراد را با ترساندن، کنترل کند؛ چون اگر آدم‌ها بناست بترسند، باید از خدا و از عقوبت او بترسند. البته در این حکومت، برخی افراد، چون از ولی جامعه نمی‌ترسند، پُرو می‌شوند! کما اینکه بعضی‌ها پُرو شدند و رفتند در خانهٔ حضرت زهرا(س) را آتش زدند. آنها با اینکه می‌دانستند علی(ع) شجاع است و اگر بلند شود، تمام مدینه هم نمی‌تواند در مقابلش بایستند، اما از ایشان نترسیدند، چون می‌دانستند علی(ع) روی یک اصول و قواعدی قیام می‌کند که الان قواعدش مهیا نیست (یعنی ایشان یار ندارد) لذا جرأت پیدا کردند هر ظلمی که می‌خواهند انجام بدهند. (۳۸)

بخاطر ترس از جنگ و لشگر پوشالی یزید بود که دور مسلم بن عقیل علیه السلام خلوت شد و ۱۸۰۰۰ نفر کوفی بیعت را شکسته و از جنگ با یزید ترسیدن و ولی خدا را تنها گذاشتند. بخاطر ترس از جنگ و

تهدید بود که حضرت زهرا سلام الله علیها و امیرالمومنین علی علیه السلام تنها ماندند.

چهل آدم نترس

سلمان فارسی می‌گوید: وقتی شب شد امام **علی** علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت، و هیچ یک از اهل بدر از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه‌هایشان آمد و حق خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فرا خواند. ولی جز **چهل** و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه‌هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند. وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد^۱ از روایت کتاب احتجاج چنین بر می‌آید که در خانه‌هایشان با حضرت تا حد شهادت بیعت کردند ولی فردا صبح حاضر نشدند.^۲ (سلیم می‌گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: **من و ابو ذر و مقداد و زبیر بن عوام.**

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می‌آئیم». ولی هیچ یک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی

نیامد. (۳۹) اگر ۴۰ نفر انسان خود ساخته و نترس و شجاع در مدینه بودند این اتفاق رخ نمی داد

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام هنگام ورود به مسجد

سلمان می‌گوید: **علی** علیه السلام را نزد ابو بکر رسانیدند در حالی که می‌فرمود: بخدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می‌گرفت می‌دانستید که هرگز به این کار دست نمی‌یابید. بخدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی‌کنم، و اگر **چهل نفر** برایم ممکن می‌شد جمعیت شما را متفرق می‌ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند. (۴۰)

۶- خوف از جهاد

ششمین ترس مذموم ترس از جهاد است درد دل‌های امیر المومنین علی علیه السلام از کوفیان در نهج البلاغه خواندنی است که امام جامعه را رها کردند بخاطر ترس از جهاد در راه خدا مولای ما امیرالمومنین علی علیه السلام در یک خطبه (خطبه ۲۷) آتشین کوفیان رسوا کردند

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جَنَّتَهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذِّلِّ وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ وَ دَيْثَ الْبِصْغَارِ وَ الْقَمَاءَ وَ ضُرِبَ

عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَ أَدِيلَ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيمَ الْخَسْفِ وَ
مُنْعَ النَّصْفِ

جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی
دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که
جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلّت و خواری بر او
می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود و کوچک و ذلیل می‌گردد،
دل او در پرده گمراهی مانده و حق از او روی می‌گرداند، به جهت ترک
جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان
دعوت کردم و گفتم پیش از آن که آنها با شما بجنگند با آنان نبرد
کنید، به خدا سوگند، هر ملّتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار
گیرد، ذلیل خواهد شد. اما شما سستی به خرج دادید، و خواری و
ذلّت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سر
زمین‌های شما را تصرف نمود. و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی)
با لشکرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسان بن حسان
بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی
غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده، و خلخال و

دستبند و گردن بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته‌اند.

لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است!

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرّقید.

زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟! با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟! این گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟

وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید!

مظلومیت امام علیه السلام، و علل شکست کوفیان

ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! شناسایی شما - سوگند به خدا - که جز پیشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سر انجام آن شد.

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت:

«بی تردید پسر ابی طالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد»
خدا پدرشان^۲ را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟ هنوز بیست سال نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام. اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجرا نکنند، رأیی نخواهد داشت. (۴۱)

اگر شهید نشوید می‌میرید

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْمَوْتُ طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ حَيْثُ لَا يُعْجِزُهُ الْمُقِيمُ وَ لَا يَفُوتُهُ الْهَارِبُ
فَأَقْدِمُوا وَ لَا تَنْكَلُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ إِنَّكُمْ إِنْ لَا تُقْتَلُوا
تَمُوتُوا وَ الَّذِي نَفْسٌ عَلَى بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ عَلَى الرَّأْسِ أَيْسَرُ
مِنْ مَوْتٍ عَلَى فِرَاشٍ

مرگ، طلبکار سریعی است و از کسی در نمی ماند و کسی نمیتواند از چنگال آن فرار کند اینک خود را برای مرگ آماده سازید و از ملاقات با آن خودداری نکنید زیرا با هیچ وسیله ممکن نیست از دست آن فرار کرد شما **اگر کشته نشوید می میرید** سوگند بخدائی که جان علی ع در دست اوست اگر هزار ضربت شمشیر بسر انسانی وارد بیاید آسانتر از آنست که در رختخواب خود جان تسلیم کند. (۴۲)

قرآن کریم می فرماید چرا ترس از جهاد در راه خدا را دارید

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ
اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَشْكُرُونَ

آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه های خود فرار کردند، در حالی که هزاران نفر بودند، پس خداوند به آنها گفت: بمیرید (و آنها مردند)، سپس آنان را زنده کرد (تا درس عبرتی برای آیندگان باشند؟) همانا خداوند نسبت به مردم احسان می کند، ولی بیشتر مردم سپاس نمی گذارند.

از برخی روایات استفاده می‌شود که اصل بیماری مزبور در آن شهر، به عنوان مجازات بود .

زیرا وقتی رهبر و پیشوای آنان از آنها خواست که خود را برای مبارزه و جهاد آماده کرده و از شهر خارج شوند، آنها به بهانه اینکه در منطقه جنگی مرض طاعون شایع است، از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند و خداوند آنها را به همان چیزی که بهانه فرار از جنگ قرار داده بودند، مبتلا ساخت (۴۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا «۷۷»

آیا نمی‌نگری کسانی را که (پیش از هجرت) به آنان گفته شد (اکنون) دست نگهدارید و نماز به پا دارید و زکات پردازید. لیکن چون جهاد (در مدینه) بر آنان مقرر شد، گروهی از آنان از مردم (مشرك مکه) چنان می‌ترسیدند که گویا از خدا می‌ترسند، بلکه بیش از خدا (از کفار می‌ترسیدند) و (از روی اعتراض) گفتند :

پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چرا ما را تا سرآمدی (نزدیک) مرگ (طبیعی) مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری دنیا اندک و

ناچیز است و برای کسی که تقوا پیشه کند آخرت بهتر است، و به اندازه‌ی رشته‌ی میان هسته خرما، به شما ستم نخواهد شد .

نکته ها

مسلمانان صدر اسلام در دوران سخت مکه، از پیامبر اسلام اجازه‌ی جنگ با مشرکان را می‌خواستند و می‌گفتند: پیش از اسلام عزیز بودیم، اینک به خاطر اسلام گرفتار فشاریم، بگذار بجنگیم تا عزت خود را به دست آوریم. پیامبر صلی الله علیه و آله که آن هنگام مأمور به جنگ نبود، اجازه نمی‌داد، ولی پس از هجرت که فرمان جهاد آمد، جمعی از همان جهاد طلبان، دست به اعتراض و بهانه جویی زدند و کفار مکه را بزرگ شمردند و از آنان به شدت می‌ترسیدند .

«خَشِيَّةٌ» به ترسی گفته می‌شود که برخاسته از عظمت و بزرگ دانستن طرف مقابل باشد . (۴۴)

این آیه، تشویقی به جهاد و نترسیدن از مرگ در جبهه‌ی درگیری است
أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۝ (سوره
جمعه)

شهادت نترس بودند

رضوان خداوند بر شهدا که عاشق جهاد بودند و در این راه ذره ای نترسیدن و جانانه جان خود را در کف دست گرفتند و ذره ای از غیر

خدا نترسیدند رضوان خدا بر شهدای مدافع حرم درود خدا بر حاج قاسم سلیمانی که امروز همه ما بر سر سفره امنیتی نشسته ایم که این شهدا برای ما پهن کردند

آرزوی شهادت

کسی که از مرگ و جهاد نمی ترسد آرزوی شهادت می کند احاج قاسم سلیمانی از شهادت باکی نداشت و عشق به شهادت در رفتارش کاملاً جلوه‌گر بود. چندین بار در خدمت رهبر انقلاب از ایشان درخواست کرد که برای شهادت من دعا کنید. معمولاً رهبر بزرگوار برای شهادت کسی دعا نمی‌کردند و آرزوی توفیق شهادت داشتند، اما آنقدر به رهبری اصرار کرده بود که در یک جلسه رسماً رهبر انقلاب فرمودند «خداوند توفیق شهادت را به شما عنایت کند» و رسماً برای شهادت این سردار بزرگوار دعا کردند. (۴۵)

شجاعت حاج قاسم سلیمانی

یکی از اساتید حوزه که از دوستان من است تعریف می‌کرد «زمانی که حرم مطهر حضرت زینب (س) در معرض حمله داعش قرار گرفت و گروه تروریستی داعش از اطراف خود را به حرم نزدیک و مناطقی از آن را گلوله باران می‌کردند ما در حرم حدود ۱۵ نفر بودیم که باید دفاع می‌کردیم. با تمام وجود تلاش و تا صبح مقاومت کردیم و

دشمن نتوانست جلو بیاید، اما صبح آن شب تمام منطقه در حلقه محاصره داعش قرار گرفت و نزدیک بود سقوط کند. در آن هنگامه جنگ ۲ ماشین نظامی حلقه محاصره را شکستند و خود را به در رساندند و گفتند در را باز کنید. از شجاعت آنها تعجب کردیم که در میان آتش وارد حرم شده بودند. در را که باز کردیم سردار سلیمانی را با حدود ۱۴ نیرو دیدیم که از این حلقه آتش خود را وارد حرم کرده و فرماندهی را به دست گرفتند و تدابیر و برنامه‌ریزی‌هایی کرد که توانستیم حرم را از دست ارتش داعش نجات بدهیم.

این فداکاری‌ها در زندگی این سردار سپهد حاج قاسم سلیمانی به وفور یافت می‌شود که ناشی از شجاعت و نترسی وی بود و از رموز موفقیت انسان‌ها و ملت‌ها همین شجاعت است (۴۶)

یک شب حضور «حاج قاسم» بین نیروهای دشمن

عباس افزون از همشهریان حاج قاسم و از هم‌زمانش در جبهه نقل می‌کند رفتم اهواز که من را انداختن بندر فاو که سه منطقه کارخانه نمود، خورعبدالله و منطقه‌ای به نام البهار بود، وقتی رفتم حاج قاسم من را دید و گفت: آقای افزون شهید نشدی گفتم نه من هنوز لیاقت نداشتم گفت تو از ملاحی قدیمی کنارت هست و واقعا هم اینگونه بود پدر هم‌سمر یکی از ملاحی قدیمی بود. در سنگر به من گفت، همراه من می‌آیی برویم خط. گفتم سرهنگ هر جا که شما بگویی

می‌ایم، رفتیم به جایی کانال بود و سنگر کمین که حاج قاسم می‌رفت برای دیده‌بانی گفت، خدا با تو هست شب تا صبح سنگر می‌زنی، اما تیر نمی‌خوری.

در همان منطقه کارخانه نمد به منطقه‌ای به نام سهراهی مرگ بود محال بود گلوله به سمت نیاد یک دفعه از حاج قاسم پرسیدم، چرا به اینجا می‌گویند سهراهی مرگ گفت هر که به این منطقه برود امکان ندارد که تیر به سمتش نیاید که من گفتم حاجی من چند سری رفتم، اما اتفاقی نیفتاده حاجی خندید و گفت اون موقع خواب بودند!

حاج قاسم ما را برد سنگر کمین و نشانم داد و گفت، این‌ها عراقی هستند اگر دل و جرأت داری برو اون سمت، یک نفر دیگر هم بود به نام آقای زارع‌منصوری که از همشهریان حاجی بود که شهید شد، دوربین را داد وقتی نگاه کردم دیدم کلا اینجا جایگاه لشکر صدام هست، گفتم سردار برویم، گفت، یک شرایط دارد که اصلاً صحبت نکنی، چون اگر زبانت را باز کنی بفهمن که ایرانی هستی تو را می‌کشند.

من با حاج قاسم و زارع‌منصوری حدود ساعت ۱۰ شب بود رفتیم آنجا و در صف عراقی‌ها نشستیم، غذا گرفتیم و خوردیم چند تا لودر آنجا بود حاج قاسم به من گفت، تو که راننده لودر هستی، می‌تونی

یکی از این لودرها را برداری، گفتم نه مگر می‌شود، گفت امکانش رو خدا برامون درست می‌کنه.

رفتم دیدم یکی از دستگاه‌ها صفر هست و هنوز بیلش هم زمین نخورده، برگشتم به حاجی گفتم یکی از دستگاه‌ها خوبه، ولی بقیه نه، گفت برو چک کن روغن و آبش رو، گفتم بله داره، ولی سوئیچ نداره، گفت تو کیسه آخر پشت سر صندلی سوئیچ هست رفتم برداشتم و روشن کردم، حاج قاسم خودش کنارم نشست و گفت، حرکت کن از خاکریز اول و دوم که گذشتیم به خاکریز سوم که رسیدیم، شلیک دشمن شروع شد و متوجه شدند. صبح روز بعد رادیو لندن اعلام کرد که قاسم سلیمانی آمد عراق یک دستگاه لودر برداشت و برد از همان موقع شدیم راننده مشهور. (۴۷)

نترس بودن شهید سلیمانی در کلام رهبر

یکی از مطالبی که مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران (۲۷ دی ۹۸) فرمودند ذکر یکی از کارهای بسیار شجاعانه و متهورانه سردار سلیمانی بود.

رهبری فرمودند چه کسی هست که بتواند با بالگرد وارد شهری که در محاصره‌ی ۳۶۰ درجه دشمن است بشود (یعنی محاصره کامل و بدون راه فرار) و با سازماندهی جوانان آن شهر، محاصره را بشکنند؟

این حرف رهبری اشاره به کاری بود که سردار سلیمانی در زمان محاصره شهر «آمرلی» توسط داعش در عراق انجام داد. این شهر در استان صلاح الدین عراق و در ۱۰۰ کیلومتری مرز ایران قرار دارد.

زمانی که داعش در اوج قدرت بود و هیچکس در سوریه و عراق حریفشان نبود (چه ارتش‌های سوریه و عراق و چه سایر گروه‌های تکفیری قدرتمند مثل جبهه النصره یا همان القاعده و یا جیش الفتح و ...) وقتی داعش به عراق حمله کرد و مثل آب خوردن موصل و تمام شمال عراق را گرفت و به نزدیکی بغداد و کربلا و اربیل رسید و کل عراق در آستانه اشغال و سقوط به دست داعش قرار گرفت، یک شهر به اسم «آمرلی» که ساکنان آن اقلیت ترکمان شیعه عراق هستند در محاصره کامل و ۳۶۰ درجه داعش قرار گرفت

سردار سلیمانی در حالی که شهر در محاصره‌ی کامل داعش بود، شبانه و با بالگرد در یک اقدام بسیار خطرناک از بالای سر نیروهای داعش گذشت و وارد شهر شد و به سازماندهی نیروهای مدافع شهر پرداخت و باعث مقاومت شهر و جلوگیری از سقوط و قتل عام فجیع مردم و شیعیان شهر شد

اقدامی که در آن شرایط پر خوف و خطر یک کار عجیب و بسیار متهورانه بود و کمتر کسی جرات انجام این کار را داشت. متأسفانه رسانه‌های ما در آن زمان نه خطر عظیم داعش را به مردم گوشزد

کردند و نه به این اقدام بی باکانه و شگفت آور سردار سلیمانی
پرداختند. (۴۸)

علت ترس دشمن از سردار دلها

حاج قاسم نه تنها خودش نمی ترسید بلکه دشمن از نام او هراس و
ترس داشت اما علت چیست؟

خود سرلشکر شهید هم این روایت را می خواندند: **مَنْ خَافَ اللَّهَ،**
أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ؛ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ، أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

امام صادق علیه السلام میفرمود: هر که از خدا بترسد، خدا همه چیز
را از او بترساند و هر که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز بترساند.
(۴۹)

دشمن حتی از نام شهید سلیمانی و از نام شهید فخری زاده واهمه و
ترس داشت و بهمین خاطر آنها را ناجوانمردانه و مظلومانه به شهادت
رساندند

خوف ممدوح

ناگفته نماند: خوف یکی از صفات نیک است و انسان را از بدبختی‌های
دنیا و آخرت نجات میدهد مثل خوف از خدا، خوف از عذاب آخرت،
خوف از ذلت دنیا و آخرت و غیره، در قرآن کریم در اینگونه موارد بکار

رفته است و از صفات و شعار بندگان خداست بخلاف جبن که از ضعف نفس ناشی است و از علامات نقص است. **وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ** (نازعات ۴۰ - ۴۱).
 خدای تعالی گوید: **تَتَجَافَىٰ جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا - ۱۶ / سجده).**

یعنی: (از استراحتگاه و جای آرام خویش پهلو بر می‌دارند و خدای خویش را با بیم و امید می‌خوانند و یاد می‌کنند). (۵۰)

چند نمونه از خوف ممدوح

۱- خوف از عظمت خداوند

بر انسان واجب است تا زمانی که در دار تکلیف و سرای مسؤولیت به سر می‌برد از عظمت حضرت حق و حکم و داوری‌اش در قیامت و عذاب سوزان جاویدی که برای منکرین و مخالفین آماده کرده است بترسد. محصول و میوه‌ی پرمفعت این گونه ترس بدون تردید خودداری از معاصی و گناهان است. انسان وقتی بترسد که وجودی عظیم چون حضرت حق مراقب و مواظب اوست، و در هیچ لحظه‌ای و در هیچ مکانی و در خلوت و آشکاری از او غایب نیست، و بداند که محصول تلخ گناه، گرفتاری شدید در حسابرسی و سپس دچار شدن به دوزخ است، یقیناً از گناه خودداری می‌کند. بنابراین حالت خوف در

این جهت از عالی‌ترین حالات انسان و از برترین مکارم و محاسن اخلاقی است.

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش به نام اسحاق بن عمار فرمود:

ای اسحاق! از خدا بترس چنان که گویی او را با دو چشم سر در برابر خود می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی بی‌تردید او تو را می‌بیند؛ و اگر اعتقادت بر این باشد که او تو را نمی‌بیند یقیناً کافر شده‌ای؛ و اگر معتقدی که تو را می‌بیند آن گاه در برابر دید او دست به گناه بزنی مسلماً او را از پست‌ترین بینندگان قرار داده‌ای!! (۵۱) و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ، وَمَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا (۵۲)

. کسی که خدا را بشناسد خداترس می‌شود و کسی که خداترس شود لذت‌ها و شهواتی را که موجب خشم خداست ترک می‌کند.

رسول خدا فرمود: کسی که گناه کبیره یا شهوتی به او عرضه شود و او به خاطر ترس از خدا از آن اجتناب ورزد، خدا آتش را بر او حرام می‌کند و از فزع و ترس اکبر او را امان می‌دهد و آنچه را در قرآن به او وعده داده: که برای هرکس که از مقام پروردگارش بترسد در بهشت است، «۵۳» وفا می‌کند «۵۴».

کفن دزد بنی اسرائیلی

حضرت زین العابدین علیه السلام حکایت می‌کند: مردی در بنی اسرائیل قبور را می‌شکافت و کفن مردگان را می‌دزدید!

همسایه‌ای داشت بیمار شد و بر مرگ خویش و از این که نبش قبر شود و کفنش را بدزدند ترسید. کفن دزد را خواست و گفت: من چگونه همسایه‌ای برای تو بودم؟ گفت: بهترین همسایه. گفت: به تو حاجتی دارم. کفن دزد گفت:

حاجتت را برآورده می‌کنم. همسایه دو کفن نزد او گذاشت و گفت: دوست دارم بهترینش را برداری و هنگامی که من دفن شدم گورم را برای بردن کفنم نشکافی.

کفن دزد از برداشتن کفن خودداری می‌کرد ولی همسایه بر اصرارش می‌افزود تا پذیرفت. همسایه از دنیا رفت. هنگامی که دفن شد نباش گفت: این میت دفن شد، چه علم و بصیرتی برای اوست که بفهمد من کفن او را می‌دزدم یا نمی‌دزدم، هر آینه می‌روم و قبرش را می‌شکافم و کفنش را می‌برم!!

چون قبرش را شکافت شنید ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: این کار زشت را انجام مده.

نباش خاک روی قبر ریخت و به خانه بازگشت و از گذشته‌اش توبه‌ی حقیقی کرد، سپس به فرزندان‌ش گفت: من چگونه پدری برای شما بودم؟ گفتند: پدر خوبی بودی. گفت: مرا به شما حاجتی است. گفتند: هر حاجتی داری بگو ان شاء الله به انجامش اقدام می‌کنیم. گفت: هنگامی که من از دنیا رفتم مرا به آتش بسوزانید، چون خاکستر شدم در برابر تندبادی نصف خاکسترم را به سوی دریا و نصف دیگر را به جانب خشکی بر باد دهید.

فرزندان به پدر تعهد دادند که این کار را انجام دهند. پس از مرگش و انجام وصیتش خدای توانا خاکسترش را جمع کرد و به او حیات بخشید و گفت: چه چیز تو را واداشت که چنان وصیتی به فرزندان بنمایی؟ گفت: به عزت سوگند بیم از تو. خدای بزرگ فرمود: من طلبکارانت را راضی می‌کنم، و تو را از خوفم ایمنی می‌بخشم، و گناهانت را می‌آمرزم «۵۵».

جوان خائف

یکی از یاران پیامبر می‌گوید: روز بسیار گرمی پیامبر خدا در میان ما در سایه‌ی درختی خود را از حرارت آفتاب دور نگاه داشت. ناگهان مردی آمد و پیراهنش را از بدنش در آورد و شروع کرد به غلط زدن روی ریگ‌های داغ، گاهی پشتش را و گاهی رویش را به حرارت آن ریگ‌ها داغ می‌کرد و می‌گفت:

بچش! آنچه از عذاب نزد خداست، سخت‌تر از کاری است که تو انجام می‌دهی!

پیامبر کار او را می‌نگریست تا آن مرد از عملش فارغ شد و لباسش را پوشید و روی به رفتن کرد. پیامبر با دستش به او اشاره فرمود و او را نزد خود خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! کاری را از تو دیدم که از دیگر مردم ندیده بودم، چه عاملی تو را به این کار واداشت؟ گفت: خوف از خدا. پیامبر فرمود: بی‌تردید حق خوف از خدا را ادا کردی، پروردگارت به اهل آسمانها به خاطر تو مباحثات می‌کند؛ سپس رو به اصحابش کرد و فرمود: ای حاضرین! نزد او بروید تا برای شما دعا کند. پس نزد او رفتند و او هم برای آنان دعا کرد و در دعایش گفت: پروردگارا کار ما را بر هدایت قرار ده، و تقوا را توشه‌ی ما مقرر فرما، و بهشت را جایگاه ما کن (۵۶)

۲- خوف از عاقبت انسان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ (۵۷)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند مومن دائماً از عاقبت و بد عاقبتی خودش می‌ترسد. انسان وقتی در تاریخ نگاه می‌کند و چه کسانی که در صراط مستقیم بودند اما خارج شدند مثل زبیر که در همین ایام در خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها

بودند و از مولا امیرالمومنین دفاع کردند و مولا فرمودند منا اهل
البیت بود اما در جنگ جمل روبروی مولا ایستاد و به درک و جهنم
واصل شد لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ خدایا عاقبت ما را
ختم به خیر کن

۳- خوف از قیامت و حساب

سوره ی هل آتی . همه تان شنیدید دوبار خدا تو این سوره می گوید
این خاندان معاد ترس بودند. إنا نحن ربنا يوماً عبوساً قمطيراً. دو :
یخافون يوماً كان شره مستطيراً. اسمش را که بلدید . سه روز روزه
گرفتند حسن و حسین مریض بودند. بله نذر گاهی اینطوری انجام
بدهید . روزه نذر کنید . جوانها کنترل می شوید. غرایزتو کنترل می
شود حوائجتان برآورده میشود . نماز نذر کنید دعا نذر کنید . معنویت
انسان را ارتقاء می دهد. دم افطار یتیم آمد مسکین آمد اسیر آمد ،
هر سه شب نانشان را انفاق کردند. هیچ دوربینی هم آنجا نبود که
فیلم بگیرد. هیچ کسی هم نبود آن را یادداشت کند و ثبت کند.

هجده آیه نازل شد ، این انفاق را جهانی کرد ، جهانی کرد . شیعه و
سنی نوشتند. بعد می فرماید علت این کار یاد خدا و ترس از قیامت
است. (۵۸)

گریه های خوبان از ترس قیامت

سید بن طاوس (۶۴۴ ه) در کتاب الدرر الواقیه، به نقل از کتاب زهد النبی نوشته ابو جعفر احمد قمی (ق ۴ ه) روایت نموده:

هنگامی که آیات **وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** (سوره حجر، ۴۳ - ۴۴) نازل گردید پیامبر اسلام به شدت گریان شد و اصحاب آن حضرت نیز گریستند در حالی که نمی‌دانستند چه آیه‌ای بر پیامبر نازل شده و کسی نیز قدرت نداشت با آن حضرت سخن بگوید و علت گریه شدید او را جویا شود.

چون پیامبر خدا هر گاه فاطمه را می‌دید خوشحال می‌شد لذا یکی از اصحاب پیامبر به سوی خانه فاطمه علیها السلام روان گردید، چون بر در خانه آن حضرت رسید مشاهده نمود که وی مشغول آسیا کردن جو می‌باشد و در آن حال این آیه را می‌خواند:

وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، آن شخص به فاطمه علیها السلام سلام کرد و آنچه را که برای رسول خدا رخ داده بود شرح داد، حضرت فاطمه دست از کار کشید و لباسی را که دوازده جای آن با برگ نخل وصله شده بود پوشید و از اطاق خارج شد تا به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ برود، سلمان فارسی هنگامی که نظرش به لباس فاطمه علیها السلام افتاد منقلب شده به شدت گریان گردید و گفت:

دختران قیصر و کسری غرق در ابریشم هستند در حالی که لباس دختر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ پشمینه‌ای مندرس و پر از وصله است.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام نزد پیامبر رسید در باره تعجب سلمان فارسی از لباسش سخن گفت و فرمود: سوگند به خداوندی که تو را مبعوث فرموده مدت پنج سال است که من و علی غیر از یک پوست گوسفند که روزها شترمان روی آن علف می‌خورد و شبها آن را به جای تشک مورد استفاده قرار می‌دهیم چیز دیگری نداریم و متکای ما از جنس پوست است که درون آن را با لیف خرما پر کرده‌ایم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ با شنیدن این سخنان به سوی سلمان بازگشته فرمود: دخترم فاطمه از گروه «سابقین» است

بعد از این سخنان فاطمه علیها السلام خطاب به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود: جانم به فدای شما، چه چیزی باعث شده بود که شما آنقدر گریان شوید؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ آن دو آیه‌ای را که بر وی نازل شده بود برای فاطمه تلاوت نمود، پس از شنیدن آن آیات، فاطمه سر خود را به زیر افکند و فرمود: وای بر آن کسی که داخل دوزخ شود.

بزرگترین های فاطمه

هنگامی که سلمان آن دو آیه را شنیده و سخنان فاطمه را در مورد آنها استماع نمود، گفت: کاش که من نسبت به خانواده‌ام گوسفندی می‌بودم و آنان گوشت مرا می‌خوردند و پوستم را پاره پاره می‌کردند ولی قصه جهنم را نمی‌شنیدم.

و ابو ذر غفاری گفت: ای کاش از مادر متولد نشده بودم و چنین سخنانی را نمی‌شنیدم.

و مقداد گفت: ای کاش پرنده‌ای بودم و در بیابانها می‌زیستم و از حساب و عقاب آزاد بودم و در باره جهنم و عذاب آن چیزی به گوشم نمی‌خورد.

و امام علی علیه السلام فرمود: ای کاش درندگان مرا پاره پاره می‌کردند و مادرم مرا به دنیا نمی‌آورد، و چنین سخنانی به گوشم نمی‌رسید، سپس علی علیه السلام به شدت گریست و دست خود را بر سر نهاده و گفت:

آه از دوری سفر آخرت، آه از کم بودن توشه راه! آنان که در این سفر وارد آتش می‌شوند چون بیمارانی هستند که از آنها عیادتی به عمل نمی‌آید، و مجروحینی هستند که زخمهای آنها مداوا نمی‌شود، و اسیرانی هستند که دوران اسارتشان پایان نمی‌پذیرد، از آتش می‌خورند، از آن می‌نوشند، و در میان طبقات جهنم رفت و آمد می‌کنند، در حالی که پیش از آن لباسهای نرم بر تن می‌پوشیدند،

اکنون لباسهای آتشین بر تن می‌کنند و در حالی که قبل از آن
همنشین زنان خود بودند، در آتش، همنشین شیاطین خواهند بود
(۵۹)

بیم از بدی حساب

امام صادق علیه السلام به مردی فرمود: فلانی، تو را با برادرت چه
می‌شد؟ گفت:

فدایت شوم حقی بر او داشتم خواستم حقم را از او وصول کنم، کار به
نزاع کشید. حضرت فرمود: به من بگو معنای آیهی «وَيَخَافُونَ سُوءَ
الْحِسَابِ» چیست؟

آیا معنایش این است که می‌ترسند خدا بر آنان ستم و ظلم روا دارد؟
نه به خدا سوگند، بلکه می‌ترسند حسابشان را به دقت برسد و مو را از
ماست بکشد. امام صادق علیه السلام فرمود: سوء حساب همان دقت
سخت و خرده‌گیری است. و نیز فرمود: معنایش این است که گناهان
را به حساب آورد و حسنات را حساب نکند (۶۰)

۴- خوف از عاقبت گناه

چهارمین ترس ممدوح ترس از عاقبت گناه است انسان باید واهمه و
ترس داشته باشد از عاقبت گناه، اینکه تفکر کند آخر گناه
چیست؟ خود ترس از عاقبت گناه مانع گناه می‌شود. واقعا اگر کسی به

عاقبت دروغ و دزدی و زنا و... فکر می کرد و می ترسید مرتکب
چنین جنایاتی می شد؟

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ قَالَ
كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللَّهَ عَزَّ
وَ جَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ
الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ
عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [وَأ] فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَةٌ وَ نُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ
يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.

بامام صادق علیه السلام عرض کرد: وصیت لقمان پسرش چه بود؟
فرمود در آن وصیت مطالب شگفتی بود و شگفت تر از همه این بود
که پسرش گفت: از خدای عز و جل چنان بترس که اگر نیکی جن و
انس را بیاوری ترا عذاب کند، و بخدا چنان امیدوار باش که اگر گناه
جن و انس را بیاوری بتو ترحم کند. سپس امام صادق علیه السلام
فرمود: پدرم میفرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، جز آنکه در دلش دو
نور است: نور خوف و نور رجاء که اگر این وزن شود از آن بیش نباشد
و اگر آن وزن شود، از این بیش نباشد. (۶۱)

یکی از اصحاب گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردمی هستند که گناه میکنند و میگویند ما امیدواریم (برحمت خدا) و همواره چنینند تا مرگشان فرا میرسد (یعنی توبه هم نمیکنند) فرمود:

اینها مردمی باشند که در میان آرزوها میلوند، دروغ گویند، اینها امیدوار نیستند، هر که بچیزی امیدوار باشد آن را طلب کند، و هر که از چیزی بترسد از آن بگریزد (اینها میگویند: بخدا امیدوار و از عذابش میترسیم، ولی بخدا پشت کرده و بموجبات عذابش که گناهانست رو می آورند). (۶۲)

آثار و نتایج خائف شدن

۱- آسان شدن مشکلات زندگی

۲- عبرت گرفتن

انسان خائف، عذاب هائی را که خداوند بر ستمگران و اقوام پیشین نازل کرده، نشانه و آیتی می داند برای حساب آخرت و اینکه سر و کارش با کیست؛ ولی انسانی که از درک عظمت الهی عاجز است با دیدن عاقبت فرعونیان و نمرودیان به حساب خود رسیدگی نمی کند و بسیار ساده از کنار این حوادث می گذرد» : **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ (۶۳) ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۶۴) (۶۵)**

۳- کندن محبت دنیا از دل

خوف الهی باعث کم ارزشی دنیا و ارزشمند شدن آخرت می شود

۴- شجاعت در برابر غیر خدا

۵- عاقبت بخیری و بهشتی شدن

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ... فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى

۶- محبت به خداوند

هرچقدر از خدا بیشتر بترسیم بیشتر به او پناه می بریم

۷- عدم گناه در خلوت

الْخَوْفُ سِجْنُ النَّفْسِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ رَادِعُهَا عَنِ الْمَعَاصِي (۶۶) (خوف،
نفس را در زندان خود محبوس می کند تا مرتکب معاصی نشود).
«نِعْمَ الْحَاجِزُ عَنِ الْمَعَاصِي الْخَوْفُ» (۶۷)؛ (خوف، مانع انجام معاصی
است).

۸- موجب تلاش و کوشش

خائف، لحظه ای نشست ندارد و دائماً در حرکت است تا به منزل
برسد. در حدیث جالبی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین
آمده: «مَنْ خَافَ أَدْلَجَ وَ مَنْ أَدْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ أَلَا إِنَّ سَلْعَةَ اللَّهِ غَالِيَةٌ»

أَلَا إِنَّ سَلْعَةَ اللَّهِ الْجَنَّةُ (۶۸) کسی که خائف شد [و ترسید دیر به منزل
برسد و آنچه می خواهد از دست برود] شب هم حرکت می کند و
کسی که شب حرکت کرد [و وقت و فرصت را از دست نداد و
نخواهید] به منزل خواهد رسید. آگاه باشید که متاع خدا بسیار گرانبها
است، آگاه باشید و متوجه باشید که متاع خدا بهشت است). آری چه
تعابیر زیبایی پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده اند! انسانی که ترس
دارد دیر برسد یا در راه بخوابد و دلهره دارد، خواب به چشمش نمی
آید که شب بیارامد و لذا خطرات حرکت در شب را پذیرفته و حرکت
می کند و مسلماً [چنین شخصی] به منزل خواهد رسید که بهشت
ابدی است (۶۹)

راههای رسیدن به خوف الهی

انسان باید برای خادف شدن تلاش و کوشش کند

۱- مطالعه سیره اهل بیت علیهم السلام و خواندن شرح حال علمای
بزرگ

۲- مانوس شدن با ادعیه بویژه صحیفه سجادیه و سایر ادعیه وارده از
اهل بیت با درک معانی آن

۳- رفتن به قبرستان و تفکر در آن

۴- انجام واجبات و ترک محرمات

ذکر مصیبت:

السلام علیک یا فاطمه الزهرا

با رفتن حضرت زهرا (سلام الله علیها) خانه ی امیرالمؤمنین (علیه
السلام) سوت و کور شد، ماموریت حضرت زهرا (سلام الله علیها) در دنیا
تمام شد، علی جان از این به بعد دیگر خودت باید به تنهایی ماموریتت
را ادامه بدهی، حضرت امیر (علیه السلام) که سر به دیوار گذاشت و
بلندبلند گریه کرد، گفت

بتاب ای مه بر کاشانه ی من

که تاریک است امشب خانه ی من

بتاب ای مه که من با قلب خسته

دهم خود غسل پهلوی شکسته،

الله اکبر که حضرت امیر(علیه السلام) کنار زهراش چه کشید؛ در روایات تو بعضی از سلام های ما که به حضرت امیر(علیه السلام) داده شده، تعبیر اصبر الصابرين شده، «السلام عليك يا اصبر الصابرين» در این عالم صبور تر از همه او بود، اما این اصبر الصابرين، مثل امشب ظاهرا دیگر از پا در آمد، وقتی نماز بر حضرت زهرا(سلام الله علیه) خواند، همان نمازی که حالا بر میت می خوانند، روایت دارد که: «ثم الصلاة ركعتين» دو رکعت دیگر هم خواند، آن دو رکعت برای چی بود؟! خدایا به من صبر بده، «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ».

در کنار قبر زهرايش (سلام الله علیه) بود، که جملاتی گفت، چون با کسی دیگر نمی توانست ظاهرا این درد را بگوید، کسی نبود که تحمل این درد امیر المؤمنین(علیه السلام) را داشته باشد، فقط رو کرد به آن کسی که در دامن او پرورید، رو کرد به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با او شروع کرد به درد و دل کردن، اونجوری که من در مقاتل و تواریخ دیدم، اهل بیت هر جا که بلایشان خیلی سنگین می شد، به پیامبر پناه می بردند،

من سه جا دیدم که بلاى اهل بیت خیلی سنگین شد، دست به دامن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شدند، یکی آن جایی بود که دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بین در و دیوار گیر کرد، تمام فشار را تحمل کرد، خانمی که فرزندی دارد، جنینی دارد، سرش را خم کرده بود، در را نگه داشت، هرم آتش مثل تازیانه به صورتش می خورد، تا جایی که توانست مقاومت کرد، نگه داشت در را، ولی سی ، چهل تا نامرد پشت در بودند، وقتی که دیگر نتوانست مقاومت کند و در باز شد و پشت در قرار گرفت، تو آن فشار که قرار گرفت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را صدا نزد، علی (علیه السلام) نباید بیاد دم در، این همانی است که دشمن می خواهد، می خواهد باهاش درگیر بشود، خودش تمام درد را تحمل کرد، فقط آن لحظات آخر که داشت می افتاد، پناه به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آورد، گفت یا رسول الله « اهكذا یفعل بحبیبتک و بنتک » با دختری باید اینگونه رفتار کنند؟! بعد افتاد، گفت « یا فِضَهُ خُذِیْنِی »؛

این یک بار بود، دومین جایی که در بلاى سنگین، اهل بیت پناه به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند، مثل امشب بود،

تو نیمه شب، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک بدن پوست و استخوانی را توی قبر گذاشت، آنقدر سبک شده بود، «صارتُ كَالْخِيَالِ» یک شبهی از او بیشتر نمانده بود، وقتی گذاشت توی قبر، تا وقتی دستش به کار بود، تا وقتی حضرت را می دید، کفنش را می دید، دستش به خاک بود، ارتباط داشت، مشغول بود..

اما « فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ » همین که از خاک دست کشید» هَاجَ بِهِ الْحُزْنَ «غم عالم در دل امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، گویی که دیگر نمی تواند تحمل بکند، پناه آورد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكٍ» سلام من و دختری که الان هم نشین تو شد بر تو باد، یا رسول الله « قَلَّ عَن صِفَتِكَ صَبْرِي » صبرم کم شده، «و رَقَّ عَنهَا تَجَلْدِي» طاقتم تاب شد، این دومین جا بود؛

اما حسینی ها می دانید سومین جا، کجا بود؟

سومین جا، آنجایی بود که دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا روی تل زینبیه ایستاده بود، می دید برادرش دارد تو خون خودش می غلتد، از این پهلو به آن پهلو، خیلی دوید اینور و انور، دوید به عمر سعد گفت: یا عمر «أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ» مگر تو شما مسلمان نیست؟! بعد

که دید کسی بهش توجه نمی کند، یک مرتبه چشمش افتاد به شمر که با خنجر کشیده وارد گودال قتل گاه شد، دید کاری از دستش بر نمی آید، دستش را روی سرش گذاشت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پناه برد، یا رسول الله « اَلَيْكَ الْمَشْتَكِي هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالِدِمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ » . لا حول ولا قوه الا بالله. (۷۰)

منابع و پی نوشت:

- ۱- (جامع الاحادیث نور / زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار) ترجمه روحانی، ص: ۶۳۱)
- ۲- (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۶۴۸)
- ۳- (مجموعه آثار استاد انصاریان / عرفان اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۱)
- ۴- (جامع الاحادیث نور / تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۴۷)
- ۵- (جامع الاحادیث نور / الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام / ترجمه رسولی محلاتی، فارسی، ص: ۱۸۶)
- ۶- (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان. ۲۰/۰۴/۱۳۹۴)
- ۷- (جامع الاحادیث نور / ترجمه من لا یحضره الفقیه، ج ۵، ص: ۱۳)
- ۸- (پایگاه بیان معنوی / استاد پناهیان).
- ۹- پایگاه منبرک
- ۱۰- توحید مفضل / ۸۶)
- ۱۱- (پایگاه بیان معنوی / استاد پناهیان)

۱۲- (جامع الاحادیث نور / زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام (ترجمه جلد ۴۴ بحار الأنوار)، ص: ۱۱۱ / رواه الصدوق فی المعانی باب النوادر تحت الرقم ۲۹ ص ۳۸۹).

۱۳- (پایگاه خبرگزاری مهر)

۱۴- (صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۶۹).

۱۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۶۵.

۱۶- (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۱، حدیث ۸).

۱۷- (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳)

۱۸- (الکافی، ج ۲، ص ۳۷۳؛)

۱۹- (خبرگزاری مشرق)

۲۰- (تفسیر نورالثقلین / ج ۱ / ص ۶۴۱)

۲۱- خصال شیخ صدوق / ۲ / ۶۲۶)

۲۲- تحف العقول / ص ۲۸۴

۲۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ۱۸ / ۲۵۶

۲۴- (پایگاه بیان معنوی / استاد پناهیان)

۲۹- بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش ۱۳۹۷

۳۰- ۰۶/۰۲/۱۳۹۹ سخنرانی تلویزیونی در پایان محفل انس با قرآن کریم

۳۱- رعد (۱۳): ۲۸

۳۲- حدیث پایداری، ص ۸۴ - ۸۵

۳۳- از ظهور تا عروج، ص ۲۹.

۳۴- سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۲۰.

۳۵- ر.ک: حدیث پایداری، ص ۸۶

۳۶- پرتال موسسه نشر آثار امام خمینی (ره)

۳۷- (پرتال حفظ و نشر آثار امام خمینی (ره) / پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۵۴، راوی: دکتر محمود بروجردی).

۳۸- (پایگاه روزنامه کیهان)

۳۸- از بیانات استاد پناهیان / پایگاه بیان معنوی

۳۹- (جامع الاحادیث نور / أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲۲۲)

۴۰- (جامع الاحادیث نور / أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲۳۰)

۴۱- (جامع الاحادیث نور / نهج البلاغه / ترجمه دشتی، ص: ۷۷)

۴۲- (جامع الاحادیث نور / الإرشاد للمفید / ترجمه ساعدی، ص: ۲۲۸)

۴۳- (تفسیر نور / استاد قرائتی)

۴۴- (تفسیر نور / استاد قرائتی)

۴۵- (خبرگزاری مشرق / حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن زمانی رئیس دفتر اجتماعی سیاسی حوزه‌های علمیه)

۴۶- (خبرگزاری مشرق / حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن زمانی رئیس دفتر اجتماعی سیاسی حوزه‌های علمیه)

۴۷- (خبرگزاری فارس / عباس افزون از همشهریان حاج قاسم و از هم‌زمانش در جبهه)

۴۸- پایگاه مقام معظم رهبری

۴۹- (جامع الاحادیث نور (أصول الكافی / ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص: ۱۱۰)

۵۰- (جامع الاحادیث نور / قاموس قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۳)

۵۱- عن إسحاق بن عمار، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا إسحاق! خف الله كأنك تراه، وإن كنت لا تراه فإنه يراك، وإن كنت ترى أنه لا يراك، فقد كفرت، وإن كنت تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من أهون الناظرين.

اصول کافی: ۲ / ۶۷، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۲؛ بحار الانوار: ۶۷ / ۳۵۵، باب ۵۹، حدیث ۲.

۵۲- اصول کافی: ۲ / ۶۸، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۴؛ مشکاة الانوار: ۱۱۷، الفصل الرابع فی الخوف و الرجاء.

۵۳- الرحمن (۵۵): ۴۶.

۵۴- من لا يحضره الفقيه: ۴ / ۱۳، باب ذكر جمل من مناهي النبي (ص)؛ بحار الانوار: ۶۷ / ۳۶۵، باب ۵۹، حدیث ۱۳.

۵۵- امالی صدوق: ۳۲۷، المجلس الثالث والخمسون، حدیث ۳؛ بحار الانوار: ۶۷ / ۳۷۷، باب ۵۹، حدیث ۲۲.

۵۶- مجموعه آثار استاد انصاریان / زیبایی های اخلاق، ص: ۱۴۷

۵۷- (جامع الاحادیث نور / بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۴، ص: ۲۶)

۵۸- (از بیانات استاد رفیعی)

۵۹- (جامع الاحادیث نور / زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار) ترجمه روحانی، ص: ۴۰۱)

۶۰- مجموعه آثار استاد انصاریان / زیبایی های اخلاق، ص: ۱۴۷

۶۱- (جامع الاحادیث نور / أصول کافی / ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص: ۱۱۰)

۶۲- (جامع الاحادیث نور / أصول کافی / ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص: ۱۱۰)

۶۳- ترجمه: در این [سرگذشت پیشینیان]، نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد؛ سوره هود، آیه ۱۰۳.

۶۴- ترجمه: این [موهبت]، برای کسی است که از مقام [عدالت] من بترسد؛ و از تهدیدم بیمناک باشد؛ سوره ابراهیم، آیه ۱۴.

۶۵- پایگاه آیت الله مکارم شیرازی / گردآوری از کتاب: اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، مکارم شیرازی، ناصر، تهیه و تنظیم: اکبر خادم الذاکرین، نسل جوان، قم، ۱۳۸۵ شمسی، چاپ: اول، ج ۲، ص ۹۱.

۶۶- غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ قمری، چاپ: دوم، ص ۱۱۰، حکمت ۲۰۱۰.

۶۷- همان، ص ۷۱۷، حکمت ۳۴.

۶۸- کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، علاء الدین علی بن حسام الدین المتقی الهندی البرهان فوری، المحقق بکری حیانی - صفوه السقا، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۱ قمری / ۱۹۸۱ میلادی، الطبعة الخامسة، ج ۳، ص ۱۴۲، ح ۵۸۸۵؛ میزان الحکمة، ری شهری، محمد، تحقیق: دار الحدیث، دار الحدیث ۱۴۱۶ قمری، چاپ: اول، ج ۳، ص ۱۳۴. حدیثی به این صورت نیز از علی(ع) در غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ قمری، چاپ: دوم، ص ۵۷۷، حکمت ۸۴ آمده است: «من خاف ادلج»؛ (کسی که بترسد، شب هم سیر می کند).

۶۹- پایگاه آیت الله مکارم شیرازی / گردآوری از کتاب: اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، مکارم شیرازی، ناصر، تهیه و تنظیم: اکبر خادم الذاکرین، نسل جوان، قم، ۱۳۸۵ شمسی، چاپ: اول، ج ۲، ص ۹۱.

۷۰- روضه از حجت الاسلام استاد عالی